خیالات عجیب

حسب الارشاد فیض بنیاد جناب معلی القاب

نواب لفٹنٹ گورنر بہادر ممالک مغربی

منشی چمنی لال نے

مسٹر صاحب وزیٹر جنرل بہادر مدرسہ جات ممالک مغربی شمالی

اردو سے ناگری میں بعبارت سلیس ترجمہ کی

اور چھاپی گئی

مطبع اسعد الاخبار اکبرآباد میں

۱۸۵۳ع

پہلی دفعہ ۳۰۰۰ جلد

قیمت فی جلد ۳

خیالات صنایع

اکثری از افرادِ بنی نوعِ بشر قایلِ وجود خدای بزرگ و برتر هستند الا کسانیکه
به ایرادِ دلایل گمان را بمرتبهٔ یقین رسانند بسیار کمتر * بسیاری فقط
بهمین جهت بر ذاتِ واجب الوجود ایمان دارند که از ایامِ طفلی نام پاکش
از زبانِ اب و ام و دیگر کسان هم شنیده اند مگر ندانستند که آن ذات باجاه
و جلال که او را خدائی متعال نامند چه ظهور دارد و بنا بر اثباتِ وجودش چها
دلایل بحضور رسد * هر چند که گنجایش اوصافِ عظمت و جلال و شان و جمال ایزد
تعالی در مقیاس خیال انسانِ ضعیف الاحوال کاریست محال * تاهم بدلایل شتّی
ثبوتِ وجود با جودش ممکن بباشد بی قیل و قال * و نیز او را که اوصافِ جمیلش

از کردارِ جلیلش اہلِ دانش را کارے نیست دور از خیال + بتقاضائی خرد
صواب اندیش انسانِ ہر ملت و کیش را باید کہ بہر چیزے کہ اعتقاد و ایمان
داشتہ باشد استنباطِ خلوصِ عقیدت ہم فرایش دارد + فلاجرم بر ما مردم ہم واجب
لازم آمد کہ وجودِ وحیدِ ذات وحدہ لاشریک لہٗ کہ آفریدگارِ جسم و جان پروردگار
عالمیان و حاکمِ ہر دو جہان است تحقیق کنیم + چنانکہ از کردارِ انسانِ ضعیف البنیان
صنعتش واضح است ہمچنان از افعالِ ایزد ذو الجلال حکمتش لائح + اگر کسی بعد
قطعِ صحرائے بر کنارۂ معمورۂ کہ فی الحال روی خرابی دیدہ باشد فایز گردد
ہر آئینہ از نقش و نگارِ در و دیوارِ شکستہ خواہد فہمید کہ بزمانِ باستان
این شہر ہم آبادان بود + نہ اینکہ اینہمہ اماکن و قصور خود بخود موضوع و
منقطع گردید و بالفرض اگر بفہمد نزد دانایان تہی مغز نماید چرا کہ
نخت از کلکِ انگشتان نوشتہ + کہ آنرا دستِ دانائے سرشتہ
و اندرین حالت اربابِ دانش بلا تصنع خواہند گفت کہ بنائی این عمارت بر صنعت
و تدبیرِ آدمیست با دامیکہ در دخلش ماند و در ترمیم شکست و ریخت کوشید
و ہنگامیکہ فرا ترک گفت مسمار و خراب گردید + ہرگاہ کہ در کارگاہِ صورت
اتفاقِ آرا بر تدبیر و صنعتِ انسان قرار یابد عقلِ خرد خواہد گفت کہ

دنیا و ما فیها خود بخود صورت ترکیب پذیرفت بل راه خواهد نمود که این همه
مخلوقات را خالقے ضرور خواهد بود و اطلاق لفظ خالق بر ذات خدای کریم و رحیم
صادق آید دیگر هیچ نظامی فرماید +

چو شد حجت بر خدائی درست + خرد داد بر تو گواهی درست

اکثرین از طبقات انام در همین خیال خام ایام حیات تمام کرده اند که حیثیت زال
دنیا به هیچکه در مدت عمر خود دیدم همین نسق دائم و قائم خواهد ماند هر چند
که مطلب این مقوله هیچ همین باشد که در کدام حالت مخلوقات محتاج علیه قدرت
ربانی نیست لیکن این امر خالی از خیال باطل بستن و دماغ بیهوده پختن دیگر چه
باشد + همگین ارباب دانش باندک غور و کاوش اصلا سر از اقبال این معنی
نخواهند پیچید که فقط بحکمت و قدرت قادر بیچون این همه عالم گوناگون از کتمان
عدم بشهرستان وجود ظهور گرفت +

مقدرے نه باله بقدرت مطلق + کند بشکل نجارے چو گنبد ازرق

آدمی اگر بچشم خبرت ترتیب دنیای گذران و ترکیب جانوران به بیند هزاران
نشان حکمت حکیم برحق در یا بد بدلایل لا تعد مغز این سخن بشکافد که وجود چیزے
ازین چیزها بے کار نیست بل بدین خوبی موضوع شده که مطلب واضح با نیکو ترینا

وجوه سرانجام یافت الحق فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة اناانکه با علم آشنا
هستند این همه مدارج بے کم وکاست درمی یابند وهرکس چندانکه بر درجه وقوف
وشعور خواهد رسید همان قدر حکمت حکیم حقیقی براو جلوه گر خواهد گردید +
الحاصل بنظر بهبود عام لازم می آید که دقایق حکمتهای باری تعالی بر همگنان
هویدا گردد پس شایقان را باید که بگوش هوش دلایل مستقبل الذکر را بشنوند
پیداست که بنا بر تنظیم و تنسیق مهمات انسان را لابد افتاد ترکیب دست و پا
بظهور آمد و درصورت موجود نبودن این اعضا انسان اینقدر لاچار
می بود که زاید از بیان است + اگر بعارضهٔ یکدست هم از کار رود انجام
هر یک کار امر محال گردد بل استعانت و استمداد دیگرے مطلوب باشد
دست را باید ولی چنان پیوند است که هر طرف میگردد و زیر و بالا متحرک
می شود همچنان اصابع بدین حسن صنعت ترکیب یافت که بواسطهٔ آنها
گرفت اشیا از قسم سیف و قلم ممکن و میسور باشد چونکه انگشت نر از انگشتان
دیگر جداست ازین جهت دست را زور رسا است و همین قیاس از نظم ترکیب
تمام اعضای بدن اراده صانع حقیقی اظهر و ابین +
چنانکه ستون پای بدین استحکام قایم فرمود که حامل بار بدن شد و آنرا

باشد با چنان پیوند در میانست کہ انسان بے رنج و صعوبت طاقت رفتار
دارد اگر پاے از دست ملایم و سبک بودے مردم مسافت چند قدم ہم
بدقت تمام طی کردندے استخوانهای پا اینقدر مضبوط و جلدش اینقدر
دبیز کہ انسان قطع ارض خوب میکند الحاصل ہر عضوے از اعضاے
بدن کاری میکند کہ انجامش بدان متعلق است چونکہ در ترکیب تمام بدن
آدمی کاسہ این اختلاف بظهور نیامده کہ جای پای دست و جای دست
پای باشد پس مفهوم شد کہ در ساخت کالبد بدن کسے سہیم و شریک خالق
جزو و کل دیگرے نباشد + بنای ترکیب سر و چشم عجیب و غریب باشد
چنانچہ چشم را کہ نازک ترین اعضاست و باصابت صدمۂ خفیف تکلیف
عظیم و ضرر جسیم باو میرسد با چنین حفظ و احتیاط در جای بنا قرار داد
و پردۂ مژگان بر رویش فرو هشته تا آنکه چشم چنان صاف و شفاف است
کہ محل انعکاس روشنی باشد و صور اشیا بر آن منطبع گردد ترکیب
گوش ہم بدین صنعت ابداعی بظهور آمد کہ مصدر آواز است و قس علیہ
ہر ترکیب منخرین کہ بدینسان امتیاز عطریات آسان است +
کہ اگرچہ عقل آدمی گاوان و خران ہم داشتندے مگر صناعی کہ انسان

دسترس دارد این بیچارگان کی قادر بودند سے چراکه دست اینها قابلیت
گرفتن ادوات و آلات صناعتها ندارد* عقل و جسم انسان با هم موافقت تمام
دارد یعنی بهرکاریکه عقل متوجه شد بوسیلهٔ اعضای جسم خاطرخواه سرانجام
داده* نظر بمراتب صدر حکمت حکیم مطلق شایع و ذایع است زیراچه
خود بخود از قوه بفعل آمدن اعضای بدن بمناسبت کارها متعلق بهم
در حوزهٔ عقل بگنجد*

بیان بدن انسان

تصور ترکیب کالبد انسان بلا ریب بالب تعریف خلاق بیچون و چرا
گشادن سزاست* سر را رئیس بدن گویند از جهت که از سایر اعضا
ترکیبش خوبتر است و این هم متخیل گردید که مرکز هوش و حواس است
و اعضای باصره سامعه شامه ذائقه با و مربوط و متسلسل بچهره
که جای نشستش گویند آینه احوال دلهاست* لب که واسطه خنده و تبسم است
صوت آواز را گوناگون پیدا می کند* دندان خوبی چهره می افزاید و غذا از اینجا
دهن مخرج لعاب و خوردن بنابر مضغیت اغذیه ضرورت دارد
فی الجمله هر عضوی از اعضا با صنعتی ترکیب یافته که قابل توصیف و تعریف

باشد + سر را با گردن چنان پیوند است که بهر جانب میگرداند
بذریعهٔ سر آناً فآناً با طراف و جوانب نگاه کردن و جمله امور خویشتن
بر سبیل تسهیل انجام دادن می تواند + ربط دوش با بازو و بازو با
ترکیبی خوشست و آن ترکیب دال بر کمال دانش باشد + بذریعهٔ ایادی
انسان فعالی نیز از در فنون عجیبه و صناعات غریبه کما حقه پیدا کرده و نیز
متنوعه بانجام میرساند عظام دست را با هم چنان انضمام و التیام هست که
بسهولت تمام حرکت میکنند + سینه جوف استخوانها است که درآن دل
و شش برکار خود تا در زیر سینه معده و جگر و سپرز و دیگر روده
باشد که قیام این همه بر حقوه و بر جبل مختصر + قطع نظر ازین ترکیب
پای هم عجیب غریب باشد یعنی بسبب بودن بند و انگشت‌ها تا بجای خوب
وارد + زیر جلد اعصاب باشد که حرکت دست و پای بواسطهٔ آنها است
الحاصل یک یک موی بدن را چنین که بدن را باعث آرایش باشد
و موجب تزئین + غور باید کرد که در اعضای بدن چه قدر تفاوت و تباین
در میان است + علاوه برین اعضا عضوهای دیگر باشند و بودن آنها
هم همین قدر ضرور + از نظم ترکیب و با موقع بودن اعضا مفهوم

بیگردد که ترکیب اینها از دست قدرت خدای جل و علی هست و بس + جزوی
از اجزای بدن هیچکاره نیست اگر فیما بین اینها اندک تفرقه هم رود بهر
هر اینه در انتظام کارگاه عنصری تخلل پدیدار گردد + کاش اگر انسان
دست نداشتی یا ترکیب دستش بر طور رسم مستور بودی بیچاره چه قدر
حیران و پریشان بودی و لوازم مایحتاج برای آسایش خویشتن بذریعه دست خود
چگونه حاصل کردی پس اندرین صورت بر بنی آدم لازم آمد که بر ترکیب
جسم خود شادمان باشند + بالفرض والتقدیر عقل آدمی در سر دواب
هم بودی مگر کار آدمی از چارپایان اصلا بر روی کار نیامدی +
اگر کاسه انسان فقط یک چشم موضوع بودی اشیای راس و چپ کم
دیدی + درین چه شک که ترکیب بدن ما موافق حالت زندگانی ماست
پس بر ما واجب آمد که از خدا شرم و شکر نعمتش بجا آریم که او تعالی جسم ما به ترکیب
عجیب و غریب مرکب کرد و حواس خمسه نیز عطا فرمود + چون امر اندرین
اختیار ماست که دل را منور یا تیره و حواس را مست یا خیره کنیم +
اندرین حالت دست دعا بجناب مجیب الدعوات دراز داریم که حقوق نعمای عظیمش
کماهیه اگر گوشه دل محو و منسی نسازیم [illegible]

جمیله را کار فرمائیم +

ترکیب چشم

منجمله صناعات صنعت چشم اکمل و افضل باشد هرچند که صناع کامل فن تصنیع
چشم بذل حکمت نماید مگر خالی از قباحت نخواهد بود + لیکن که در ترکیب
چشم بحسب ارادت صانع حقیقی بظهور آمد گو از اندازهٔ فهم ناقص ما بیرون است
مگر تاهم بنا بر اظهار قدرت و ندرت قادر قدیر واقفیت ما کافی و وافی است
باید دید که مسبب الاسباب بنا بر حفظ چشم چه تدبیرات احسن بظهور آورده
ترکیب بیرونی چشم چه قدر نیکوست یعنی غلولهٔ چشم در غلاف استخوانی مضبوط
اندرون کاسهٔ سر (کهوپری) بفاصلهٔ اقرب نهاده است و ازین باعث یکبیک نقصانش
نمیرسد + چشم با ابرو (بهون) بآبرو و محفوظ است و بباعث پردهٔ مژگان دخل
عکس روشنی وغیره که در حق چشم مضر باشد امکان ندارد و موی مژگان
سوای این فایده گرد وغبار را نیز مانع باشد + ترکیب اندرونی چشم
سزاوار تعریف مزید است + چشم با غشا (جمع غشیه) و اخلاط (جمع خلط) و اعصاب (جمع عصب)
و عروق (جمع عرق) مرکب است غشای اول از طرف بیرون سپید و از طرف درون
کبود میباشد و غشای دوم مکها باشد + غشای سیوم نیست که از علم

بااو علاقه دارد که گرد مردمک باشد و آن حلقه زنگارنگ و نیز سوراخ دار
میباشد و آنرا قوت کشید و کشاد حاصل است که بدان سبب مردمک در کثرت
روشنی تنگ و در قلت فراخ میگردد + غشای آخرین آنست که بر آن نقش
اشیای بیرونی منقش گردد + خلط اول متعلق با غشای اول بطرف پیشین چشم
باریک و صاف میباشد + خلط دوم در پس مردمک باشد و این خلط از جمله اخلاط خورد است
لکن اصلیت و هر دو جانب یعنی بیرون و درون بیضوی میباشد + خلط سوم در آخر
حصهٔ خلفیه چشم باشد و بدان سبب صورت چشم مدور است + چشم با شش اعصاب
بدین خوبی مربوط گردیده که بهر جانب گردشش آسان باشد + اشیای بیرونی تو
چشم بدین نوع منظر می آید که خطوط شعاع بر غشای اول بگذرد و بباعث مدور بود
آن خطوط هم در یک مقام ملاقی میشود و از خلط اول و مردمک درگذشته با خلط دوم
زیاده تر واصل میگردد و اندرینحالت آن خطوط شعاع در خلط سوم داخل شده بر غشای
چهارم که در پس چشم باشد میگذرد و درانجا عکس اشیای بیرون نقش می پذیرد که بذریعهٔ رگ
بصر از مغز تا دل خبر میباشد +

ترکیب گوش

اگرچه گوش مقابله چشم خوبی کم دارد لیکن بنا بر کاری که صدای [illegible] به ترکیبش پرداخت

باخوبی چشم ما باست ✤ بر موقع بودنِ گوش طرفه حکمتِ الهی مینماید یعنی قربش
با مغز هست که درانجا بذریعهٔ حواس از مراتبِ جزو کل اعلام میگردد ✤
بدانکه گوش ترکیب یافته است نه برابر گوشت نرم و نه برابر استخوان سخت
باشد اگر گوش برابر گوشت نرم و یا برابر استخوان سخت بودی اصلا اینقدر لیاقت
صنائی بر کارِ خود نه داشتی پس مادهٔ آن مابین سخت و نرم باشد ✤ حصهٔ بیرونِ
گوش اینقدر رو یافته و سخت و صاف است که آواز را متحمل باشد زیرا که کارش
همین است که ارتعاش هوا را در سوراخِ گوش ببرد ✤ ترکیب اندرونی گوش
عجیب تر است اندرونِ گوش سوراخی باشد و بر دهن سوراخ موی که بدان
سبب ریزها گرد و غیره را دخل نباشد و بهمین مطلب چرک هم در گوش پیدا می گردد
بدان سوراخ غشای متعلق میباشد که با شکل دہل مشابهت جزئی دارد
و درانجا حلقهٔ از استخوان میباشد که بر آن حلقه آن غشا پر آگنده افتاده است ✤
از ان غشا بسمت اندرون استخوانی خورد پیوسته است ... که تا اثر ارتعاش هوا
تا غشا میرسد آن غشا نیز بآن استخوان در میخورد ✤ با غشا و عصب پیوسته ...
یکی غشا را تنگ کرده قابلِ دریافت آواز خفیف میگرداند و دوم غشا را سست
میکند که از جهت آواز گران میشنود ✤ سوای این استخوان استخوانهای

خورد باشد متصل بر آنکه از غشا آواز راهی برد و دلیل این غشا
سوراخی است که منتهای ایشان جانب پشت دهن باشد و جانب گوش
درجه بدرجه باریک میگردد و در آنجا از گوشت و از استخوان معلوم میشود که بجهت
باعث از جانب دهن هم رسائی آواز باندرون گوش ممکن باشد
چونکه باعث هوا تا غشا میرسد لهذا هوا حرکت کردن میتواند + بعد ازین
سوراخ دیگر باشد که صورتش با پوست صدف همچنان مشابه است زیراکه آن
سوراخ پیچدار میباشد. بالجمله آخر همه رگ یا عصب باشد که منتهایش بمغز است
قوت سامعه هم عجیب دارد یعنی بتحریک هوا اندک بوسیله اعضای ناطقه گفتگو
معلوم می‌شود مگر تا هم ایشان خواهشات و خیالات خود بر دیگران ثابت کردن
می‌توانند + دانستن اینمعنی هم لازم آمد که هوا از اشیای منجمده نیست بلکه جسمی
سیال است و در مقام حیرت خواهد بود که هوا آواز را چگونه پراکنده میرساند
بانداختن یک سنگی در مجاری آب اطراف آب موج میزند همچنان از تکلم هم هوا
متموج میگردد به تکلم هوا از دهن باز در کم و زیاده خارج میگردد و این هوا
بیرونی را بحرکت می‌آرد و این تموج هوا در سوراخ گوش فرو میرود + چونکه
از [illegible] بیرونی با بر شکل تموج هوا [illegible]

دخل میکند و بران غشا که مانا بشکل دهل باشد متحرک میگردد و این
مانند ۱۲
حرکت بران استخوان که پس غشا میباشد میرسد و باز در استخوانهای
دیگر و من بعد بواسطهٔ آنها دل را ان آواز اعلام میشود و بهر قدر زور
که آن ارتعاش تحریک در هوا و گوشت می باشد بهمین قدر زور در آواز مسموع میگردد

بیان ترکیب دل

ترکیب دل آدمی بسیار نادر باشد یعنی صورتش مانند گاودم دارد
سمت بیرونش بر دو حصه منقسم شده * حصهٔ اول فوقانیه شد
با رگها علاقه دارد و حصهٔ دوم سمت و مائل به پهلوی چپ میباشد
که بران می نیز و این حصه لی دار میباشد و از ریشه های گوشت تشکیل
ترکیب یافته * بجانب اندرونی دل خانها بر دو قسم باشند که از آنجا مخصوص
بعروق و در اجزای بدن خون میرسانند * خانهای یک قسم
اندر دل باشند و در میان آنها گوشت لی دار میباشد و این خانها راست
چپ باشند و از جمله خانها هر یک خانه با خانهای قسم دوم متصل است
بخانهٔ بالای خود * بخانه فوقانی میمنه بواسطه رگ عظیم از سر و حصص
فوقانیه بدن خون می آید و بهمین نوع در آن از حصص تحتانیه بدن

خون بذریعهٔ رگها عود میکند + این رگها در یک رگ خون را
جمع میکند و آن رگ با آن خانه پیوسته باشد و هنگامیکه این خانه
از خون ملتب میگردد کشیده می شود و بحرکت کشیدگی تمام خون
بخانهٔ تحتانی جانب یمین روان میگردد و این خانه هم درهم میکشد
و خون را در رگ دیگر میرساند که آنرا به شش می برد و در انجا
رنگش تغیرات پذیرد و باز بذریعهٔ عروق بخانهٔ میسرهٔ فوقانی میرود
و از انجا بخانهٔ میسرهٔ تحتانی می آید و بسبب کشیدگی آن خانه در
رگ دیگر روان میگردد و انکشادش باندرون همگین حصص بدن میرسد
و از انجا بخانهٔ میمنهٔ فوقانی باز روان میگردد   غرضیکه برهمین طریق
خون را گردش دائمیست چراکه تادم زیست بر بدن موقوف نمیشود
بلکه حیات دل در یک لمحه هفتاد بار درهم میکشد و در هر بار یک چهتانک
خون بطرف پیشین و دیده میرود + بنابرین کار دل بسیار زور
میکند لیکن مقدار این زور و آن خون که جانب پیشین و دیده
میرود چنانکه باید بعرض تحقیق در نیامده + اندرین امر حیرت
عجیب باشد و در توصیف ترکیب و خاصیت دل حکمت حکیم مطلق قابل غور است

با صدای حکم محکمش دل ساکن میگردد و جمله امور النواحی به پیرد +
بباعث دل حرکت انسان قائم است + ابنای جنس ما را شاید که
مدت العمر یاد صانعش فراموش نسازیم و شکر عنایتش بجا آریم

بیان تحلیل طعام

اندرون معده غذا بر دو حصه منقسم میگردد یکی در بدن میماند
و دیگرے از بدن خارج میگردد + ضرورت آمد که اول غذا پاره پاره
گردد چنانچه بخاییدن + دندان پیشین غذا را قطع میکنند و دندان
میانه آنرا می شکنند و پهلو آنرا باریک باریک میکنند + از زبان و
لب غذا زیر دندان تا وقت ضرورت می ماند و هنگام خاییدن لعاب دهن
چسپیدگی دارد که ازین باعث بطریق آسان غذا پاره پاره می شود
و خوب هضم میگردد + الحاصل خوب خاییدن غذا بسیار سود مند باشد
هرگاه که غذا پاره پاره شده ملائم و پخته میشود به سر گلو میرسد
و چونکه گلو بچکیدن لعاب تحریک می شود لهذا غذا سهلاً فرو میرود
+ خشکی گلو باعث تشنگی است + بخوردن آب غذا فرو میرود و در آرام گلو
اندرون معده میرسد + معده از غذا بشکل کیسه است که او را

بسبب چلبیگی عصارهٔ غذا ہضم میگردد + ہرگاہیکہ در وقت طعام
توقف عائد میگردد این عصاره بر معده تاثیر میکند و گرسنگی پیدا میگردد
رگہای معده از جانب فوق بجانب تحت درہم میکشند ازین باعث
معده ہمواره در حرکت میماند + سر زیرینه تا وسط صعود میکند
و جمله برابر کشیده میگردد + بر سوراخ فوقانیه معده دریچه باشد
که ازین باعث خورش باز بگلو رفتن نمی تواند و از راه سوراخ
تحتانیه در روده فائز میگردد که در حقیقت جزو معده باشند از انجا
ہم ہمینه سلسلهٔ حرکت قائم است که ازین باعث تمام غذا متحرک میباشد
+ بدین نوع غذا نرم میگردد و در روده آہسته آہسته داخل میشود
و در انجا با تلخهٔ زرد که از جگر پیدا میگردد ہضم میشود و ازین باعث روده‌ہا
متقلب میمانند + در ہر یک روده سوراخ رگہای باریک باشند که مجمل
غذا البسیار سفید و خالص حصه در آنہا میرود و بذریعهٔ آنہا اندر رگی
عظیم میرسد که از سینه گذشته با رگہای دیگر ملحق میگردد در رنگ سفید
عرق غذا با خون چنان آمیخته میگردد که امتیاز محال گردد مجمل که
بدین نوع طیار شده از طرق اندرونی بر یک حصه جسم میرسد و بسبب

رسیدنش هر یک حصه را پرورش و طاقت حاصل میگردد نقل که در اعضاء
کلان می ماند اهم هر وقت مقرر از بدن خارج میگردد از این بیان مختصر
معلوم می شود که منجمله امور روزینه ما با برابر امرسے چه قدر کارها می افتد +
چه قدر اعضا متفق شده بنابر پرورش و نگاهش بدن ساعی می باشند و اینمعنی
حاصل زیاده تر تعریف باشد که این اعضا سوا کار پرورش دیگر کارها میکنند
مثلاً زبان بکار خاییدن خوراک مدد میکند و نیز کار نطق و ذوق از بدان
متعلق است + در حقیقت عضوی از اعضای بدن چنان نیست که فقط یک
کار را کافی باشد اند بخصوصیت بر عنایات خاص پروردگار غور کردن سزاست
در وقت سرانجام هر یک کار چنانش بجا است

انسان را بر ذات خود غور کردن باید

اینمعنی دال بر کمال دانش باشد که هر فرد بشر قطع نظر از خیالات اشیای صوری
بر حقیقت ذات خود دیده بصیرت بکشاید اگر علی الدوام فقط بر اینهمه اشیای
موجوده نظر داریم کاهی بدانیم که ما کیانیم و شکر نعمای الهی از دل مجموع نماییم
+ چنانکه بمعاینه ما هیئت اشیا حکمت و قدرت قادر قدیر ظاهر میگردد همینطور
طریق در ترکیب جسم انسان هم حکمتش باهر است بنابر استحکام مناسبت الاعضا

که هر واحد بنوبهٔ تمام بر ترکیبات خود می بیند + اتفاق روح و بدن هم
تاثیر یکی بر دیگری چنان عجیب و غریب افتاده که زنهار از حیطهٔ عقل بیرون است
+ علاوه بر این هر روز می بینیم که هرگاه شعاع آفتاب از اشیای گرداگرد
بر پردهٔ موخر چشم انعکاس می پذیرد آنگاه مقدار و هیئت و رنگ آن
اشیا عقل در می یابد + و نیز میدانیم که بسیار ارتعاش هوا بر پردهٔ
گوش روح را خیال آواز میکند و بدریافت آن قوت از همگی تغیرات و
تبدلات اشیا و غیره آواز از جملهٔ خیالات مردم واقف و مطلع میشویم
و نیز میدانیم که هرگاه که دل ما از مقامی بمقامی رفتن میخواهد آنگاه بدن ما
بتبعیت خواهش دل ما میکند و در هنگامیکه چشم ما بسته باشد و پا را حرکت باید
همان نهج موافق خواهش حرکت میکند + این همه مراتب چنان بدیهی است
که مردم خوب میدانند بل هر روز می آزمایند لیکن تشخیص آنکه روح بدن را
چگونه حرکت میدهد از حوصلهٔ طاقت بشری متعذر است + روح را از بدن
و بدن را از روح اثری میرسد از همین حکمت جان آفرین اینقدر ظاهر است
که از تلاش ما بیرون است + بعد تحقیقات اتفاق روح و بدن آخر کار حیرت
می افزاید

اگر فقط بدن را مشاهده کنیم تا معلوم گردد که قدرت الهی بهر عضوش عجایب
هر یک عضو با صنعتی مربوط گردیده که با کار و خوشنما تر باشد ۞ ترکیب
بدن انسان چنانست که اگر عقل انسان تبدیلی کدام هر روی کار آرد چه
طاقت دارد ۞ ترکیبات روی بدن از اینها هم زیاده عجیب باشد ۞
بدن را بنابر بسیاری مطالب ترکیب داده و او را امور شتی متعلق
و بواسطه اش روح اشیای ظاهر را معلوم میتوان کرد فلهذا او را حواس
خمسه میباشد باصره ۱ سامعه ۲ ذایقه ۳ لامسه ۴ شامه ۵ و این همه
حواس عجیب و غریب تعریف را ارزند لیکن بنابر اینکه روح اشیای
ظاهری را بذریعه بدن دریافت کردن تواند ضرور آمد که حرکت باعث
گردد چنانچه بهمین مطالب خدا تعالی حصص بدن جداگانه ترکیب داده و
استخوان و عصب و بند و پیوند هم عطا فرموده که بنابر حرکت کردن بهر جانب
بسیار مفید باشد لیکن در اینچنین حالت چنانکه بدن انسان است باعث
حرکت دایمی باید که فرسوده گردد لیس عوض این نقصان و بنابر درستی
بدن پرورش ضرور باشد و بنابر خورش غذا و رقیق گردانش و بنابه
جدا کردن عصاره اش و نیز عصاره انبار سرایت در هر یک جزو بدن

برین نمط که در هر یک جزو بقدر ضرورت در پیدا ایزد جل شانه کارخانه
عجیب بنا نهاده اند بخصوصیت بر ما لازم آمد که تعریف و تحمید جد تعالی کنیم

چهرهٔ یکی با چهرهٔ دیگری مطابق نباشد

اینمعنی هم دلیل ثبوت حکمت الهی است که هر چند او سبحانه ابدان افراد بشر را
یکسان مخلوق کرده مگر تا هم بنظر ظاهر اینقدر فرق در میان ایشان نهاده است
که هر کس را می شناسیم * دو کس را هم نتوانیم یافت که موبمو با یکدیگر مشتبه باشند
* و بیننده هر کسی حدتی ضرور است بلکه در آواز هر یک فرق می باشد و
بلا مطابقت چهره ازین سبب زیاده تعجب میگردد که آن چهره فقط بدو چار شش
حصه مرکب گردیده و همان حصص در چهرهٔ هر واحد بر یک جا معین میباشد
* اگر اینهمه اشیا اتفاقاً خود بخود پیدا بودندی تا چهره های مردم چنان
مطابقت داشتندی گویا گلوله های یک قالب * الا این سخن از صحت
بعید است و بهمین سبب تعریف حکمت خدا تعالی بر ذمت همه افراد و
واجب * ارادت الهی از ترکیب چهره های متنوعه همین است که مردم
ازان متمتع شوند اگر چهره های مردم یکسان بودندی شناخت یکدیگر
بسیار دشوار بودی و بدین سبب در دنیا خرابی رو می نمود

بیان حاجات آدمی

بر روی زمین برابر انسان که دامی مخلوق را چندین اشیا در کار نباشد
انسان برهنه محتاج جاهل متولد میگردد + مثل بعض حیوانات انسان
بعد میلاد جلد قابل محنت نمی باشد و نیز عقل خود را بکار نمی تواند آورد
لیکن بتدریج علم و عقل حاصل تواند کرد + نظر بر بعض مراتب بمقابله
انسان حیوانات بهتر می نمایند + حیوانات را با پوشاک و سلاح
حاجتی نباشد + و سامانی که انسان را در کار باشد حیوانات را
بدان چه سر و کار + حیوانات را آنچه ما مردم بذریعه فن و حرفه
آن وقت پیدا کردن نمی افتد + پیدا شدن حیوانات همانست و خوراکی
موجود شدن پوشاک و سلاح و دیگر اسباب مایحتاج همان + تا اگر
ایشان را بکدام چیز حاجت افتد بمدد عقل حیوانی حاصل توانند کرد +
عقل حیوانی ایشان را بآسانی هدایت می کند اگر ایشان را ضرورت
خانه باشد میتوانند ساخت و در اندام ایشان زغب جدید برمی آید
+ اگر دشمنان پیدا شوند بزور نیش و شاخ از صدمه شان محفوظ
مانند و در صورت ماندگی یا مجروحی علاج خود خود کنند + هر چند که

بنی آدم از حیوانات بزرگ هستند و نیز احتیاجات بسیار فراپیش دارند
مگر بذات خود حاصل کردن نمی توانیم ✤ اگر کسی این سوال بر لب آرد
که خدای عز شانه اندر بخصوص حیوانات را چرا بر انسان بیشتر
فرموده و ازین قسم سوالی اگر بطور شکایت پرسیده شود تا بی شبهه
پرسیدنی است و جوابش اینست که بنوعیکه حکمتش از اشیای دیگر
مبرهن است همان نوع ازین معنی هم مترشح میگردد ✤ انسان را خدا تعالی
محتاج اشیای کثیره مخلوق فرموده است بدین ارادت که انسان عقل
خود را که بنابر بهبودیش از جناب کبریا عطا شده است مدام بکار آرد
✤ اگر حیوانات را بعطیات دیگر مشرف کرده است و ما را عقل حیوانی
عنایت نفرموده در بهم رسانیدن اسباب ضروری بر ما فرو گذاشته
عوض آن عقلی بما عطا فرموده که امدادش از بهر آگاهی جهان بالضرور
مطلوب باشد و ما را از محنت کشی و چالاکی و هوشیاری گزیر نیست چرا
که از مصائب گوناگون محفوظ و سالم مانیم ✤ بذریعه عقل انسانی
خواهشات دل ما اندر اختیار ماست و با عقل ما از ان خواهشات
بد انجام خود را مصون و مامون می توانیم داشت ✤ با ایراد و چار

استقلال همینی بوجه احسن منکشف خواهد شد + اگر بغیر محنت ما
خوراک و دیگر اشیای که هر روز درکار می باشد بهم رسیدندی تا البیار
سست بودمی و قوای روح را بکار نیاوردمی + بالاتفاق سکونت
مردم یک قلم موقوف نشدی زیراکه کسی محتاج کسی نبودی و
اولاد را بنا بر پرورش خود شان ضرورت والدین نه افتادی +
عام انسان بطور اوّل در وحشت افتادندی و بنوعیکه حیوانی را از حیوانی
نفعی نمیرسد بهمین طریق کار انسانی از انسانی رونق نگرفتی و فرمانبرداری
و فرمان هیچیک نماندی و تواضع و تکریم یک قلم موقوف شدی پس
نرمی عقل بواسطهٔ حاجات است و بواسطهٔ آنها چالاک میشویم و از حیوانات
زیاده تر خوشحال می باشیم فی الحقیقت ما مردم بسبب حاجات عقل و
وضع خود را اصلاح میکنیم و نیز بسیاری علم و فنون ایجاد کردیم انسان را
چالاک و محنت کش بودن ضرورست اگر عقل و تمیز را معطل گذاریم
بیکار شوند و آهسته آهسته در بند جهالت و بیهودگی و عیش و عشرت
گرفتار شویم لیکن از مشقت روح و بدن انسان خوش میماند و روش
را شغف بتحصیل علم و هنر میگردد + اگر وقت ترک شیر مادر ما را حاجت تعلیم

نبودی تا فقط بر بهبودی خود نگاه داشتمی حاجت آموختن باقی
نبودے و جوهر عقل را گاهی بکار در نیاوردمی از خود بیخبر بودمی
و نه از دیگرے خبر داشتمی بدولت عقل درجه که انسان را دست میدهد
ما را هرگز نصیب نشدے و از سلوک سلک احسان فرحتی که دل را
حاصل میشود در پیش ندیدمی چنانکه اطفال محض بے پر و بال پیدا
میشوند والدین شان بنظر ترحم و ایشان هم بنظر احتیاج خود
خواستگار اعانت والدین می باشند و ایشان را عزیز میدارند
و باندیشهٔ خطره و نقصان گفت والدین قبول میکنند ما مردم
بذریعهٔ عقل بدست پوشاک و خوراک و اشیای ضروری میسر
می کنیم در حقیقت ما را احتیاج بدان اشیا نیست که باعث آنها
حیوانات از ما بهتر میباشند اکنون ثابت شد که این طفلی کسانی است
که بسبب حاجات ملول باشند پس حاجات ما موجب خوشنودی
ماست * والله تعالی بعنایت خود بنا بر فوائد انسان اظهار آنها
فرمود * پس این امر بقبضهٔ اختیار هر کسی است که به تعمیل امر ایزدی
خود را در رنج و مصیبت نه افگند از ضرورت تکلیف و تنگی

بسیار کم خواهد شد و با جرای این امر معترف خواهیم شد که در دنیا نسبت
تکلیف آرام زیاده است اگر رنجی و دلتنگی دل است تاهم خدا تعالی هزار
هزار نعمت باعطا فرموده و این کار اندر اختیار هر کس باشد که بسعی
تکمیل حیات مستعار بسر کند و حتی الوسع در جهان متمتع دارد

بیان خفتن

مردم برحسب عادت خودشان جلد یا دیر بار دراز می کنند +
نوم اگر جلد آید یا دیر مگر همه کسان را یکسان می آید + پیش از آمدن
نوم هر کس میداند که بحالت آمد نوم حواس سست میشود و نیابرد ریافت
اشیای بیرونی قابلیت نمیدارد که بدین سبب هوش رفت می شود
و عاقبة الامر بیهوشی طاری میگردد + حافظه هم بیرنبانی میشود
و خواهشات نفسانی یک قلم از پا می نشیند و سلسله فکر و تمیز از هم
میگسلد + عالم غنودگی در نوم است که هرگاه که بخفتن می آییم بیهوش
میشویم + مژگان خود بخود بند و کشاد میدارد و بسر آرام تمام افتاده
میمانند + هرگاه که بخواب گران می آییم جمله امور اختیاری بحیطه انتوا
می آید مگر کارهای نجات اندرونی جسم روان می ماند و کار می کند

از اختیار ما بیرون نیست یکیک ازان جاری و ساری می باشد * خواب
رافع کسالت است و از بستر خواب بیدار شده بار دیگر مشقت کردن
می توانیم * نظر بر مراتب صدر بر عنایت الهی اقرار داریم و شکر عنایتش
بجا آریم * خواب که بحالت بی اختیاری استیلا می کند و ما نقش بسته ایم
دلیل راه بخشیده است چراکه بدین سبب ما را از خفتن گزیر نیست و مژگان
که خود بخود بند می شود چشم را ازان از آفتاب نگاه میدارد که مراجعت
اینها از اختیار ما خارج است * اندرین حالت بر ما مردم واجب و فرض است
که پیش از خواب شکر الهی بجا آریم زیراکه او تعالی ما را بعد تیقظ از روشن بیداری
چالاکی دیگر عطا می فرماید

بیان موت و زیست

در باب حیات و ممات خالق الکائنات انتظام عجیب فرموده * بر اندازه
شصت مردم هر عمر جهان گذران را می گذرانند * از سی و پنج یا
سی و شش مردم هر سال یک یک لقمه دهان اجل میگردد الا اندازه
پیدایش ازین اندک زیاده است چراکه در شهری که اندر عرصه یک سال
ده میرند بهمان قدر مدت دوازده پیدا شوند * در سال اول از بچگان

اکثر کمی می‌میرد و در سال پنجم از بیست و پنج یک و تا سال بیست و پنجم
اطفال کم می‌میرند. و باز بالای عمر بیست و پنج سالگی زیاده + از همچنین
وجود خدای جل و علی که پروردگار بندگان است تا این معنی ثابت شود
که آن + پیدا شدنِ ما همان است و محافظ بودنِ خدا تعالی همان
اند رین صورت ما را باید که از ساعت مرگ مخوف نشویم و از اندیشه آن
مذاق حیات خود را تلخ نسازیم بل لازم است که بر ذات جناب باری
تکیه داریم که او تعالی اندر ایام زندگانی ما را محفوظ خواهد داشت و هم
نزع ما را این همت خواهد بخشید که بشادی گلگشت باغ بهشت موت را
غنیمت شگرف خواهیم دانست در زمان خندرستی تصور
نباید کرد که تا مدت ممتد زنده خواهید ماند و چنان غافل نشوید که
احکام الهی فراموش کنید و هر آنچه بر ذمه شما از واجبات است
بجا نیارید و اینهم خیال نباید کرد که شما را بنا بر توبه کردن فرصت
دست خواهد داد زیرا چه زندگانی هستی اعتباری نیست اگرچه بسبب
توانائی بدن اکثر مردم را بیماری کم عارض میگردد الا سه با هیچ
ولادو سپر تیر قضا نیست + پس بر هر یک کس واجب آمد که عمر خویش

خود را در انجام کارهای که خدای جل‌شانه راضی و خوشنود گردد صرف نماید

بیان کلانی زمین

تعیین طول و عرض زمین امر محال است در حقیقت طول یکی است
مگر عرض دو یکی جانب شمال خط استوا و دوم جانب جنوب و
از اینها یکی تا قطب شمالی است و دومی تا قطب جنوبی و کدام کس
الی هذا الآن تا بعد هر دو قطب نرسیده * جانب قطب شمالی
جبال برف و بحر محیط هستند. و جانب جنوب هم تا قطبش رفتن محال است
مگر بتقریر اهل هندسه طول و عرض ارض نوزده کرور و نود و پنج لک
و دوازده هزار و پانصد و نود و پنج میل مربع انگریزی معلوم شود
و منجمله این مسافت دریای محیط و غیره و دیگر شانزده کرور و پنج لک
بیست و دو هزار و بیست و شش میل مربع است و خشکی سه کرور و
هشتاد و نه لک نود هزار پانصد هفتاد و نه میل مربع * چنانچه آن
حصه که آنرا یورپ نامند میل چهار لک پنجاه و شش هزار شصت
پنج میل باشد * و حصه ایشیا یک کرور هفت لک شصت و هشت هزار
هشتصد و بیست و سه میل * و افریقیه نود و شش لک پنجاه و چهار هزار

هشتصد و هفت میل * امریکا یک کرور چهل و یک لک و ده هزار و هفتصد
و هفتاد و چهار میل * ازین حساب معلوم می شود که قریب سوم حصه
زمین و خشکی است * چنان قیاس کرده بودند که سه بدم آدمیان
بر روے زمین آبادان خواهند بود الا در حقیقت زیاده از یک بدم
و هشت کرور نیستند بدین تفصیل

ایشیا	افریقه	امریکا	یورپ
۷۵ کرور	۱۵ کرور	۵ کرور	۱۳ کرور

اکنون فرض باید کرد که در دنیا یک
بدم آدمیان هستند و در عرصه سی و سه سال یک پشت
کامل میگردد پس ثابت است که در مدت سی و سه سال یک بدم
آدمیان خواهند مرد فلهذا در مدت یک سال سه کرور آدمیان
جام ممات می چشیده باشند و هر روز قریب هشتاد و سه هزار و
چهار صد و در هر یک گهنته سه هزار و چهار صد و هفتاد و پنج و در هر یک
منت انگریزی پنجاه و هفت * ازین حساب دل بسیار هراسان
می شود و گمان میکنیم که هرگاه که در یک سال این در یک گهنته این قدر
آدمیان می میرند پس ما هم جلد خواهیم مرد * چنانچه هم کسی
فوت شده باشد و در انقضای یک گهنته سه هزار کس

لقمهٔ دهان اجل خواهند شد * همچنین خیالات باعث بیماری
خوف باشد و از اینها ما را اندیشهٔ مرگ ضرور باید بل این شعر
ورد زبان شاید * شعر * هر که آمد بجهان نقش فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود * هرچند که زمین بسیار
کلان معلوم میشود لیکن بمقابلهٔ دنیاهای دیگر هیچ اصلی ندارد
یعنی ریزهٔ ریگ را پیش کوه چه فروغ باشد * بدین خیال ما را
عظمت خدای جل جلاله بیحد و عد معلوم می شود که روبروی پیش
این دنیا و دنیاهای دیگر محض بے حقیقت باشد

بیان جانوران

بمشاهدهٔ باغور دیدن جانوران معلوم میشود که ایشان از انسان
در بعض بعض حالات بهتر هستند بدن بسیاری جانوران از بدن
انسان توانا و محکم می باشد اکثر جانوران همین که پیدا شدند
با رایے جستن اعضا دارند و آذوقهٔ خود تلاش می نمایند
طاقت خوراک
موافق عقل حیوانی که از جناب باری بایشان عطا شده است
کار می کنند و همچو ما مردم بحالت بچگی محتاج تکلیفات نمی شوند

که از تنها بدن ما ضعیف و ناتوان می گردد + جانوران کار عمده
بزرگی می کار می آرند که خوبی عقل حیوانی شان بظهور می آید
و در استعمال حواس هوشیاری و چالاکی ایشان ثابت می شود
+ قوت سامعه و باصره بسیار تیز دارند و بکمال عقل و چالاکی که
گرگ یعنی در دیدن و چریدن می توانند و اگر بر اعضای و شکل
جانوران خیال کنیم معلوم گردد که ترکیب بعض جانوران
بسیار کامل است + اگر کسی سوال کند که خدا تعالی
انسان را بازو مانند عقاب و زور و تیزی مانند اسب و
قوت شامه مانند سگ و چشمان مثل باز و تیزی عقل
گوزن چرا عطا نفرموده جواب نهایت سهل است که انسان محتاج
علیه این اشیا نیست و هر کسی که چنین خیال می کند بر او بحی
غور سے باید که خدا تعالی او را در حق عنایت فرموده که بنا بر عقل
آن از جانوران بهتر است و به امداد عقلش بنابر فائدهٔ خود
از جانوران کار خود می گیرد + اگر ما را عقل نبودی تا لا ریب
از جانوران ضعیف‌تر در رتبه دانسته می‌شدیم که ترکیب بدن شان پیچیده

از ترکیب بدن ما بهتر است و اندرین معنی بهتری شان دلیل بر آنست که در بند جهالت بلا اعانت عقل ایّام حیات بسر می‌توانند کرد و اگر بدن ایشان بدین خوبی ترکیب یافتی حال شان تباه بودے و اگر بیچارگان هیچ تمیز داشتندے تا اطاعت انسان برایشان شاق بودے * اندرین معنی هم حکمت الٰهی ظهور دارد * جناب باری حیوانات را همین قدر عقل ارزانی فرموده که بنا بر ردائے حاجات ضروریه مکتفی باشد و اگر ایشان بر دریافت حالت خود دسترس نمیدارند باعث رحمت الٰهی است * اگرچه هر قدر فرحت که انسان را مطلوب باشد موجود است مگر مصیبت آینده را خیال کردن نمیتوانند و چونکه ایشان فقط برای همین جهان مخلوق شده لهذا فکر و اندیشه ندارند و ما ورائے خوشی حواس خوشی دیگر حاصل کردن نمی توانند الحاصل آدمی را باید که اسباب دنیائے گذران را ناچیز انگاشته خیال عاقبت در دل دارد و بدین طریقه اینقدر سفر دنیا طی نماید که خود

نکوئی در جهان آخری دریابد

بیان ترکیب پرندگان

در میان ساکنان زمین پرندگان هم بسیار خوبصورت
باشند بعضی پرندگان مثلاً طاؤس و کبوتر بنهایت تاب دارو
خوبصورت پر دارند عجایبهٔ ترکیب ابدان شان بمقدار
خوبی و انتظام ظاهر میگردد که ما مردم آنرا وسیلهٔ تیقّن
بر حکمت الهی می یابیم * پرندگان هم مانند جانوران
دیگر استخوان دارند لیکن ابدان شان بنوع دیگر مستور
باشند * در ابدان ایشان پرها باشند و پرها
با پوست مربوط باشند و یک یک از آنها با حُسن قرینه
شده بالا آمیزشی دارند بالا پرهای کلان و تحت پرهای
خورد باشند لیکن تحتانیه تهی می باشد و از ان
پر را از بدن جانور پرورشی میرسد و در ان پر شیره
گوده یک قسم باشد و آن موی پرها باشد در آن
بشکل نیلگون ته ها باشند * چنانکه چارپایان با سے

بپشت دارند همچنان پرندگان بازو دارند که بیا ازده استخوان ترکیب یافته است و در اعصاب بازو پرها متعلق باشند که بذریعهٔ آنها قوت پریدن دارند * ترکیب بازوان بسیار عجیب است * و در میان بازوان بدن ایشان چنان بر جاے خود قرار یافته که ایشان حرکت هر نوع بآسانی کردن می توانند سرهای پرندگان خورد باشند که بدان سبب بحالت پریدن ایشان را هیچ و بمیدالا * بذریعهٔ دُم ایشان وقت پریدن همونرن می مانند و در هوا صعود و نزول می توانند * پاهای ایشان بدین موقع ترکیب یافته است که مرکز مثل مرکزی قایم می ماند در پاهای بعض پرندگان انیقدر لیس می باشند که اینها قیام می توانند کرد بر ران عصب و پر می باشند و پاهای اکثر باریک می باشند در ان بے پرمی باشند * اکثر پرندگان در پاے چار انگشت می دارند سه پیشین و یکی پسین و بر سر انگشتان پنجه

می باشند که بذریعهٔ آنها شکار را بگیر می آرند * بعض پرندگان گوشت خوار باشند * وبعض از سبزه و غله و میوه قوت خود می کنند * این چیزها در حوصله بسیار ملائم می شوند واز آنجا اندک اندک در معده فرو میروند ومعدهٔ جانور این قسم بسیار خورد باشد وشکم با عصاب مضبوط مرکب می شود * ازین اعصاب خورش نیلی می گردد وبنا بر هاضمهٔ ایشان اکثر سنگریزها می خورند * ومعده هاے طیور شکاری اندر ایشان زیاده کم زور می باشند * پرندگان بدین حکمت مخلوق شده اند که اندر ایام زندگانی گذارهٔ ایشان بخوبی تمام می شود وخوراک نیز بآسانی ایشان را میسر آید * لگلگ وغیره که خوراک خود ها اندرون خلاب می یابند پاهی ومنقار ایشان بدین سبب طویل باشند که ایشان بر سطح آب دویده شکار خود را بگیرند * عقاب وباز جنگی را

که خوراک ایشان صید است بازوهاے کلان و پنجه
مضبوط و منقار تیز می باشند ✤ منقار ابابیل خورد
و نوک دار می باشد و دهن عریض که ایشان کرم
هوائیه را بگیرند توانند آورد ✤ در گلوے کبک حوض آسا
می باشد که از آن هوا را خارج میکند و در آن
حالت که از بهر تلاش خورش سر و گردن را
در آب غرق دارند ✤ اکثر جانوران که در میان
جنگل می پرند اندرون چشم ایشان غشاے
می باشد که چشمان را از گزندے نمی رسد ✤
غرضکه هر یک جانور بکمالے موضوع شده است و
ترکیبش سزاوار تعریف باشد و ایشان را
اقسام بسیار باشند و بدین ایشان مارا
فرحے حاصل میگردد و لیس بر ما مردم ثنای
حکمت و قدرت حکیم برحق واجب و لازم
باشد ✤

بیان ماهی

اگر مردم ماهی را ندیده بودمی تا ما را هرگز یقین نیامدے کہ
جانوران این قسم هم می باشند اگر از شخصی کہ تحقیقات
حیوانات مصروف ماند داورا صرف از جانوران خشکی واقفیت
باشد این گفتگو بمیان آید کہ در آب هم جانوران این قسم
می باشند کہ در آن زنده می باشند و حرکت می کنند و نسل
خود را انتشار میسازند بیشک آن بیچاره در ورطهٔ حیرت
افتد انسان و حیوان کہ در آب غرق شده می میرند
از آن این نتیجه حاصل میگردد کہ کدام جانور در آب تنفس
نمیتواند کرد و تا دیر زنده نمی تواند ماند طور زندگانی ماهیان
و ترکیب و حرکت و انتشار نسل ایشان بسیار عجیب و
غریب است و از آن حکمت الهی واضح و لائح میگردد
هرگاهکه جانوران در آب زندگانی کنند پس لازم آمد کہ
ترکیب ابدان شان هم از ترکیب ابدان جانوران خشکی
نوع دیگر باشد چنانچه در ترکیب صوری و معنوی ماهی

همین خاصیت یافته می شود   بدن ماهی همین جهت باریک
دراز هر دو جانب سطح و بجانب سر نوکدار می باشد که بر
سطح آب طی بدین و آب را بآسانی قطع کردن توانند بر بدن
ایشان فلس همین سبب می باشند که از غلبهٔ آب محفوظ
مانند   اکثر پوست ماهیان مخصوص ماهیان این قسم که
بر بدن ایشان فلس نمی باشند همین جهت صاف و چکنا (مرغن)
می باشد که ایشان را مضرتی نرسد و بدن ایشان گرم ماند
استخوانهای ماهیان بسیار سبک و ملائم می باشند
چشمان ایشان اندرون سر همین جهت غلیده و مدور
می باشند که از اصابت نقصان بر کران مانند   و خطوط
شعاعی ورا آنها خوب پیوست شوند   پر بازوان ایشان
اعضای ایشان ساکن باشند که بذریعهٔ آنها ایشان
حرکت هر نوع کردن توانند بوسیلهٔ دم و پر ایشان بیشتر
روان می توانند شد و به پرهای پشت حرکت بدن ایشان
بهر طرف ممکن و به پرهای سینه ایشان می توانند بر خاست

به پرهای پشت بدن ایشان همو زن می ماند   از راه صمغهای گلپهره
که بسیار ایشان می باشد نفس می توانند بر آورد
و چهار چهار هر یک طرف می باشند منجمله اینها کلان تر بلندتر
می باشند   ماهیان مدام وقت تنفس آب در دهن میگیرند
و از راه صمغان آن آب را خارج می کنند   خون که از دل
می بر آید و در رگهای صمغان فرو می رود   آن خون
مثل جانوران خشکی از راه اندرونی باز در دل روان
می گردد   بلکه فوراً بجمیع بدن قسمت می پذیرد + +
ماهیان اکثر هوا را از دمه (پهکنه) جمع می توانند کرد که نزدیک
پشت یا معده ملحق می باشد   بوسیله اینش ایشان
بدن خود را گران یا سبک می توانند کرد   هرگاه که آن
دمه نفخ می گردد ایشان سبک می شوند تا سطح آب
بر خاسته آشنا میگردند و همین که دمه کشیده میگردد +
و در آن هوا غلیظ می شود بدن ایشان گران می گردد و ایشان
در آب می نشینند   اگر در این دمه سوزن خلند تا ماهی مرده

زود لیشبیند و باز برخاستن محال گردد جای غور است

که ماهیان بے شمار هستند مگر صورت وقد ایشان مختلف

می باشند بعض ماهیان طویل و مثل رشته باریک می باشند

و بعض خورد و عریض می باشند و بعض مسطح و بعض مدور و بعض

مثلث + بعض را یک شاخ می باشد و بعض مثل

شمشیر چیزے میدارند و بعض مثل اره و بعض را

متحرین می باشند که بذریعهٔ آنها آبے را که بحلق فرو

می برند باز بر می آرند اندرین صورت ستایش حکمت خدای

جل جلاله که از ترکیب حیوانات شائع است زیاده تر کردن

باید و شکر عنایتش واجب آمد +

هر چند که انسان کم لیاقت و ناقص الفهم است و نیز از عجائب

نظام عالم ناواقف تاهم بذریعهٔ حواس و قواے

داد الهی پاره ای ابراد و دلائل بر حکمت حکیم مطلق دارد +

تنها بر تحقیق ذات باری صرف غور بر شکل زمین کافی و وافی است

مگر نقشهٔ شتر هم ذهن را باعث تعجب می باشد و لیست که در بودوش هر دو بی عقیبا است

در هر یک جا آرام می تواند کرد ✤ اگر ساکنان زمین را بحضرت
روشنی و گرمی نرسیدی و اگر آب روان نبودی و هوا نه وزیدی
تا انسان و حیوان چگونه بر زمین قرار گرفتندی ✤ بسبب گرد بودن
زمین اینهمه اسباب بآسانی میسر میگردد و انتشار روشنی و گرمی
هم بر سطح ارض بباعث مدور بودنش باشد اگر زمین مدور
نبودی تا انقلاب لیل و نهار و تبدیلی موسم سرد و گرم و خشکی و تری
هوا بظهور نیامدی ✤ اگر غور کنیم که زمین چه قدر کلان است و نه بسیار
سخت و نه بسیار ملائم تا زیاده تر شائق تعریف الهی شویم
✤ اگر زمین از آب زیاده سخت و مضبوط می بود تا کار زراعت مشکل
می بود و زمین را اینقدر حسن از زیور سبزه و گل نصیب نگردیدی
✤ در شکم زمین کان فلزات باشد آب چاه که بخوردن ضروریات
دیگر مستعمل است اندرون زمین بسبب بیختن از ته ریگ بسیار صاف
میگردد و از کوه و دریا و میدان که سطح زمین رنگارنگ معلوم
می شود بمعاینهٔ آنها فقط فرحت حاصل نمیگردد بلکه تندرستی هم بدست
می آید و نوع بنوع نهال و جانور که بر زمین موجود هستند و درست

می مانند * کدام کس است که برایمعنی اقبال نخواهد کرد که شکل زمین و ترکیب اندرون و بیرونش بقواعد شایسته ترکیب یافته که هم خوشی و آرام جانداران است

بیان فوائد کوه

اگر سایر زمین هموار می بود تا از تحصیل فوائد ما را الضیبی نمیرسید بل سوای آن فوائد که مبنی بر همواری زمین باشد این یک فایده حاصل نمیشد که تا دمدیدن و بسهولت سفر کردن می توانیم لیکن زندکی غور باید کرد تا معلوم خواهد شد که نشیب و فراز زمین خالی از حکمت خدای جهان آفرین نیست * از جبال چشمه های آب بر می آیند که رفته رفته دریا می شوند ایمعنی هم تخیل گردید که بسبب موجودگی جبال بخارات زمین منجمد شده آب می شوند و بر باد نمیروند و علی هذا القیاس از قلهٔ کوه هم چشمه ها خارج شده و با یکدیگر ملحق گردیده صورت دریا می گیرند عدده ها ی کوه را تر و تازه می کنند * اگر جبال نبودندی در زمین پست و بلند نبودی دریا فی الاصل عظیم هم طی کرده گاهی تا بحر محیط نرسیدندی علاوه براین هر کوه نوع بنوع

جانوران که بعض ایشان بسیار مفید باشند سکونت دارند بر کوه جانوران
جانوران خوراک میسر می گردد که گوشت و پوست ایشان در استعمال ما
می آید   در اطراف کوه اینچنین اشجار آبدار می باشد که بودن آنها
در میدان حکم عنقا دارد + درمیان کوه فلزات وغیره هم بدست می آید
و از آنها فائدهٔ عظیم اینست که ساکنان اکثر اقالیم از دستبرد اعدا جبال
محفوظ می باشند که اندرون قلاع حصینه هم نمانند + جبال چو بشش محیط
و طوفان باد راهم مانع شوند + اکنون ثابت شد که بنا بر بهتری
زمین بودن جبال ناگزیر است و از آنها فوائد بسیار حاصل میشوند +
الغرض چنانکه از همگی خلقت حکمت الهی مبرهن است همچنان از جبال هم منفعت
اگر سردی زمین هر جا سردی و گرمی برابر بودے تا ساکنانش را
ضرر عظیم رسیدے   بعض مردم خیال می کنند که اگر بر تمامی کرهٔ زمین
سردی و گرمی و لیل و نهار مساوی و تر و تازگی هر جا یکسان
بودے تا زمین نظیر بهشت نمودے + اگر بر این نوع التزام
می بود انسان را این آرام و راحت هرگز میسر نمیشد بلکه زمین
خراب و سکونت بر آن مشکل می شد + انتظام بالفعل

قادر بیچون خالی از حکمت نیست اگر در موسم در روشنی و تاریکی
و سردی و گرمی انقلاب راه نیافتی تا یکسان ماندن اینها بلکه
و نیز خوبی زمین کم شودی نباتات گوناگون و جانوران بوقلمون
در همه اقالیم می شوند که در آنها گرمی تا درجهٔ خاص می باشد متحمل
شده گردیدندی چنین چیزها کم هستند که در همگی اقالیم قیام
پذیرند ساکنان اقالیم سرد متحمل گرمی اقالیم گرم نمی شوند
و حال ساکنان اقالیم گرم بالعکس باشد اگر آب و هوا یکسان
بودی بالیساری از پیداواری دنیا تلف گردیدی و نیز بسیاری
از خوبیهای گیهان تنزل پذیرفتی اگر در هر یک ولایت اشیا
یکقسم پیدا میشدند و آب و هوای هر یک جا یکسان می بود تا صحرا
آمد و شد قطعاً می افتاد کارخانهٔ تجارت موقوف میشد و بسیاری
از فنون عجیبه در نقاب خفا می ماند و بسبب آمد و رفت علم هم
نقصان می پذیرفت علاوه برین گرمی و سردی تمام دنیا
بهر کدام درجه قرار می یافت اگر گرمی هر یک جا برابر گرمی خط استوا
خط استوا قرار می دادیم تا مردم متحمل آن نمیشدند چونکه گرمی اقالیم

گرم در اقالیم سرد جذب میشود لهذا هر یک جالب سبب بودن گرمی در تمام دنیا از خط استوا هم زیاده گرمی میگردید و نباتات و جانوران یکسر نیز مرده و پژمرده میشدند * اگر در تمام دنیا گرمی موافق بودے و آن گرمی این قدر می بود که از ان خلقت را فایده رسیدے تا هوا همیشه یکسان غلاظت و خم میداشت و اندر مصیبت موجب عظیم در بدن هوا باد رفتے و از بند شدن تا بیخ قلیچ میدا گر دیدے هوا غلیظ میشد و باعث تا دیه گرمی در عوارض و وبا مفتوح میگشت و هشت جانے تا دیر ابے می شد بیرفت

بیان زلزلهٔ زمین

زلزلهٔ زمین بر دو نوع است یکی از تاثیر آتش اندرون زمین و همگا سوختن کوههای آتشین می آید * این زلزله با بفاصله اندک معلوم می شود و هر گاهیکه اندرون کوه آتش می سوزد اندک و بیشتر می آید هر گاهیکه آن اشیا که مادهٔ آتش اندرون زمین هستند با فروختن می آیند آنگاه آتش بنا بر کشیدن بخار هر یک طرف زور میکند و اگر مخرجے نمی یابد تا هر دو زمین را تیز لرزل

گردانیده راه می یابد علاوه برین زلزله قسم دیگر می باشد و اسباب آمدنش دیگر باشند از این زلزله جبال جنبش نمی کنند مگر زمین تا مسافت دور و دراز متزلزل میگردد و بمعرض تحقیق آمده که زلزله این قسم در یک وقت در چند ولایات آمده بود و از آن او از قرار قر می آمد و اکثر نقصان میرسید از زمان طوفان اسلے الآن که اهم سبب انچنین آفات مخوف بوقوع نیامده نوعیکه از زلزله می آید اگر دریا از کنارهای خود تجاوز کرده اندر اقالیم روان گردد و هر یک چیز را در خود کشد تاهم قطعه از جا بنا بر حفاظت باقی می ماند زیرا که مردم بر بام خانهای خود یا بر قله کوه بر آمده شاید طوفان گردن می توانیم و آخر کار دریا بعد جوش و خروش بر جای خود خواهد آمد هرگاهیکه زلزله می آید و زمین بدبنیان می لرزد که بصدمهٔ باد امواج بحر محیط جنبش میدارند و هرگاهیکه زمین می ترقد و بلاد در آن می گنجند انوقت خیال فرار محض لاطائل است و امید حفظ لاحاصل هرگاهیکه خدای جل شانه طاقت خود بظهور آرد کرا یارا که بگذارد قدم پیش که جبال متزلزل میشوند و

زمین را لرزه می آید و ساکنان زمین هراسان می شوند لیکن
انسان را این خیال بستن نشاید که اینچنین صدمات فقط بنابر غارت
گردنش باشد زیراچه فقط از صدمهٔ هوا تمام خلق خدا همچو کاه برباد
میتوان شد کسے بے تمیز هم نخواهد فهمید که فقط بنابر سزای
مردم شهرے یا بنابر بدایمان شدن ایشان در تمام جهان
اینچنین صدمه بظهور می آید بلکه انسان را اندیشیدن باید که نتیجهٔ
این آفات هم نیکوست و ظهور آنها در حق خلقت مفید باشد
زلزله هم مبلغ فائده خواهد بود غالبا اگر زلزله نیامدے تا دنیا موافق
حال بدرجهٔ کمال نرسیدے ساکنان هر یک ملک میدانند که گاهی
بنابر خوانندگیان دو یک کس را مضرتے میرسد اگر در نقصان
چند کس باقی مامون و مصئون باشند تا از ان بهتر است که همه ها
غارت شوند پس اندرین صورت ما را نشاید که آن صدمات را
که بظاهر خوفناک و بد معلوم می شوند بنابر حفظ عالم لابد نپنداریم
و اندک مایه نقصان را بخیال در نیاریم

بیان پهن باین

بر نهجیکه قدرت الهی معاینهٔ چیزهای کلان شایع میگردد و بهمین نوع
از چیزهای خورد هم آشکارا مینماید اگر بر ترکیب فیل یا پشه نظر
کرده آید تا بر دو موجب حیرانی خواهد بود زیرا که در هر دو خوبی ترکیب
برابر است چونکه حواس ما تیز نیستند لهذا ضرورت افتاد که بواسطهٔ
بهین بین ترکیب چیزهای خورد معاینه کنیم باستعمال بهین بین
دنیای کرمان و سبزه بنظر می آید بذریعهٔ بهین بین معلوم می شود
که چیزهائیکه با چشم خود دیدن نمی توانیم آن چیزها در اصل موجود است
و آنها صورت و جسم و علیحده علیحده اجزای بدن دارند بنا بر
ثبوت این معنی چند نظایر خواهم آورد تا که بنا بر تعریف حکمت الهی
ذریعهٔ ازدیاد شوق باشد بنظر هر یک ریزهٔ ریگ مدور معلوم
می شود لیکن از بهین بین دریافت شده که طول و صورت هر یک
ریزه موافق ریزهٔ دیگر نیست بعضی مدور و بعضی مربع و بعضی
گاودم و بسیاری منحرف می باشد عجیب تر اینست که از بهین بین
که خاصه اش اینست که بذریعه اش جسامت اصلی اشیا بدرجه ها
لا تعد زیاده مینماید اینهم معلوم میشود که در میان سوراخ ریگ

بسیار کرم میمانند * بر درخت هم کرم بیشمار بنظر می آیند که این
بنسبت میگویند این کرم بوسیله چشم بسیار خورد معلوم میشوند
مگر بواسطه پهن بین دریافت شده که در بدن ایشان صرف دهن
و چشم و پای نمی باشد بلکه موی بنظر می آیند که مثل سوزن تیزی
دارند علی هذا القیاس جای که فقط عکس سبزه معلوم میشود انجا بوسیله
پهن بین جنگل اشجار بنظر می آید که برگ و بار و چیز بار هست و همچنین
هم عجیب و غریب است که بر بازوهای چیز و چیز الجن ظاهر اگرد معلوم
[انگلی] می شود مگر بواسطه پهن بین آن گرد در حقیقت پرهای خورد هستند
و بر پوست شفتالو چیزیکه مثل زغب معلوم میگردد در حقیقت انجوم
[اردو: رونگتا] کرم است چیزی را که بنادانی خود ناچیز میدانیم آنهم خالی از حکمت
خدای جلت عظمته نیست چنانکه ما را کدام کرم خورد تر می نماید همچنانست
چیزی خواهد بود که آن کرم را هم احقر مینموده باشد نظر بر بیان
مذکورة الصدر معلوم شد که کارخانه حکمت الهی زانداز آن است
که قیاس کنیم اگرچه هزاران قسم کرم و نباتات را می شناسیم
تاهم بی شمار مخفی هستند اگر یارای جستن در بر و بحر یا طاقت

دخل دران صحاری که مسکن وحوش و درندگان است می داشتیم
تا زیاده تر محقق می شدیم و تعریف حکمت الهی زیاده میکردیم فقط

بیان بخشایش الهی

اگر هم همینی غور کنیم که اینهمه آدمیان بعنایت الهی پرورش و خورد و
نوش و آرام می یابند تا ما را یقین واثق خواهد بود که مهربانی او تعالی
برحال ما بسیار است الا این امر که هر روز معاینه میکنیم شاید که بر
دل ما تاثیر کم کند و بر نعمات الهی که یوماً فیوماً بما میرسد هیچ خیال
نکنیم باز آن چاره ها را خواهیم دید که برای ما و نیز امور دیگر پیدا
کرده و از آنها بعض را ناچیزی انگاریم پس ازین خیال لاریب معلوم
خواهد شد که هر یک جاندار از رحمت الهی متمتع است و اگر دل ما
سخت نباشد تا بلا شک بر بخشش الهی مقر و معترف شویم
خدا تعالی رازق جانداران زمین و هوا و آب است و جانوران را
که از دست خود طعمه میدهیم اگر راست بپرسی ایشان هم از جناب
باری رزق می یابند اقسام ماهی بغیر استعانت انسان
خوراک می یابند در صحرا بلا فکر زراعت و تخم پاشی گیاه

نباتات گوناگون پیدا میشود + از قسم میوه بدین افراط هستند
که مزروعات ملک وسیع نیز بنابر خوراک یکساله ایشان کافی نشود
مگر خداوند حقیقی ایشان را هم رزق میرساند + علاوه براین
بسیارے جانوران توکل بر ذات الهی دارند + اقسام کرم
اینقدر می باشد که دریافت کردن آنها امر محال است افراط
مگس باید دید و کثرت کرم هوائیه این جانوران چگونه می زیند +
دیگر از خاک مشتی برداریم تا اندر آن بسیار کرم زنده خواهند برآمد
که یکی بسبب دیگرے گذر میکند + و در هر قطرهٔ آب کرم معلوم
میگردد دیگر مفهوم نمی شود که چگونه میزیند و چگونه می میرند + این همه
کرم و جانداران که مخلوق شده اند خدا تعالی بنابر ایشان آذوقه
بافراط پیدا کرده و هریک را موافق خواهش او چارهٔ حاصل میشود
اگر بیجوید + بحضور الهی کرمے جنبان خورد نیست که پرورش و حفاظتش
منظور نباشد + از همین طاقت و قدرت الهی واضح و لایح است
بقدرت مطلقش اینچنین مهمات سرانجام می یابد که اگر جمیع کتب
متفق شده سرانجام آنها پردازند اصلا نتوانند او تعالی رازق و حفیظ

و پروردگار جانداران زمینی و آبی و ہوائی پس انسان را در حصول رزق خود چہ شک است و در صورت شک لازم است کہ بران جانداران نگاہ کنیم کہ خدا ہر روز رزق ایشان میرساند بواو بہ حال جانوران ہوائیہ و وحوش صحرا و علی ہذا القیاس بے شمار جانوران دیگر ما را ہم رتبہ قناعت حاصل خواہد شد + خدائیکہ ما جنس را رنگ و بو بخشیدہ و ہمہ جانوران رزق عطا فرمودہ قاضی الحاجات ما است و دعا مصیبت زدگان صاف دل و ایماندار در درگاہش بوجہ بندہ پروری الٰہی دارد ..

بیان شاخچہ گندم

چونکہ غلہ پختہ شدہ در خورش ما می آید کہ عوض محنت ما خدا تعالیٰ بما عطا می فرماید لہذا لازم آمد کہ اندکے کشت گندم را معاینہ کنیم و گروہا خوشہ ہا را کہ حالت وجد دارند ببینیم من بعد بر خوبی آن قواعد غور کردن باید کہ بناے جید اینش غلہ بر آنہا است ++ بنا بر خوراک ما چہ اندازہ بکار می آید و پیش از بر آمدن خوشہ بودن چند تبدیلات ضرور است ہر گاہ کہ خوشہ طیار میشود و ثمرہ محنت ما بدست می آید و طور ترکیب و چند آلیشش قابل غور است دانہ گندم

چندے در زمین مانده راست می رویند و باز بتدریج می بالد بسبب
بالا برآمدن گندم تری زمین در آن اثر نمی کند ورنه گندم
پوسیده است علاوه برین فایدهٔ دیگر اینست که عصاره از بیخ
عروج می کند آنهم خوب پخته میگردد و نیز بسبب مدت بودن گندم
عصاره جلد پخته میگردد چراکه از هر جانب گرمی در آن مدخلت
می یابد + مقام استعجاب است که اینچنین شاخچه باریک متحمل
اینقدر بار خوشه می باشد و بصدمهٔ هوا از پا نمی افتد و نمی شکند
+ فاو سطلق بنابر محفوظ ماندن از هیچ صدمه اندر آن چهار گره
پیدا کرده که بواسطهٔ آنها شاخچهٔ گندم مستحکم میگردد مگر با سیم
خم و چسپش خاکه بود قائم می ماند در ترکیب عقدها حکمتی هویدا است
یعنی بمنزلهٔ غربال در آنها سوراخ خورد خورد باشند که دخل گرمی عروج
عصاره متعلق بدانهاست بصدمهٔ باد و باران گمان شکستن
شاخچه بود الا بسبب چهار بودن محفوظ می ماند و از خم برداشتن
نمی شکند اگر زیاده سخت بودی بیشک از صدمهٔ باد و باران بشکستی
+ از شاخچهٔ کلان شاخهای دیگر می رویند و اینها این قدر بلند

نمی شوند و دور انها برگها باشند که بر آنها بسبب افتادن شبنم
یا باران نهال پرورش می یابد + و نیز براینکه برگهای جدید
از همگی آفات دور مانند خروج آنها همانست و بند شدن دو برگ
بالای شاخچه همان + بدین سبب خوشه سالم می ماند و عصاره هم
میرسد + هرگاهکه شاخچه قابل رسانیدن عصاره بدانها میگردد
خود بخشکی میگراید و خوشه دیدنش سفید براینکه بیخ را سوی آبار بیرون
چیزی دیگر کردن نمی افتد + هرگاهکه این برگ خشک می شود
خوشه های خورد خورد متموج می آید و بودن تکلش بر آنها این
فائده میدهد که آنها خوبصورت می نمایند و از آفات جانوران و کرم
محفوظ می مانند + نزول باران رحمت الهی تازگی می بخشد و مزارع را
امید مفاد محکم میگردد انها روز بروز پخته شده میروند و عاقبة
الامر باعث ثقالت مایل بزمین میشود که بذریعهٔ داس آنها را
درو می نمایند اندرینعنی حکمت و قدرت خدای جهان آفرین
بدیهی است او تعالی همیشه در بهبود انسان مشغول است + ترکیب
شاخ گندم چگونه عجیب است و از ان حکمت الهی ظاهر می گردد

کسانی راکه پردهٔ غفلت بر چشم ایشان فرو هشته باید که
بر مزروعات تر و تازه دیدهٔ بصیرت بکشایند تا بار دیگر در حمد و
ثنای خالق کوتهی نه ورزند یعنی اندرین حالت ایشان را
معلوم خواهد بود که هر کسیکه کشت غله دیده شکر احسان الهی
نخواهد کرد و از معاینهٔ آن خوش و خورم نخواهد شد او لائق یافتن
پارهٔ نان نیست

بودن هوا ضرور است

هوا که یکی از چیزهای سیال است پیرامون زمین مملو است
از بود فش حیوانات و نباتات زنده می مانند و زمین هم خوبصورت
و قائم می ماند چندین تبدلات که در اشیای زمین معلوم می گردد
باعث هوا است هیچ هوا موجب عظیم زیست جانداران است
اگر یک لحظه نباشد بسیار کم جانوران زنده مانند صرف جانوران
خشکی و هوائی بغیر هوا زنده نمی مانند بلکه جانوران آبی را بود
ضرور است باعث پریدن پرندگان همین است که شش های
ایشان بدین نوع ترکیب یافته است که از راه سوراخها هوا

در بدن ایشان نتواند رفت و چونکه استخوانهای ایشان هیچ جدا
می باشد ازین جهت ایشان سبک می باشند و در هوا بخوبی
تمام طیر بدن می توانند + بنا بر نشو و نمای نباتات هم بودن
هوا ناگزیر است و بهمین جهت بنا بر آمد و رفت هوا عروق هم
در آنها می باشد + ایراد دلائل ضرورت هوا و فوائدش
کار آسان است مگر اندرین باب آوردن دلیلی بنا بر اثبات
دعوی ما بس است + اگر هوا نمی بود تا قبل از طلوع آفتاب
شفق نمی شد و آفتاب دفعةً باین قدر نور طالع نمیشد هر قدر
نور که هنگام نصف النهار دارد تا حالت غروب نورش یکسان
می ماند اگرچه بباعث نبودن هوا گرمی آفتاب بسیار می شود
لیکن چنان معلوم می شود که در کدام شهر در شب از آتش زدن
روشنی نمودار میگردد و مثل حال نهار هم نمیشد زیرا که اگرچه
آفتاب و چیزها می گرد اگرد دیدن توانستی لیکن خطوط شعاع اشیای
بعیده عکس راست می انداخت و عکس آنها تا بما نمی رسید اگر
مابین ما و آفتاب هوا چیز نمی بود تا هرگاه که آفتاب بر سر ما نمی شد

مارا تشنه آسا نموده ٭ اندکی از فوائد هوا اینست از آن
جانداران زنده می مانند زیراکه هوا در تنفس می آید بوسیله‌اش
پرندگان پریدن توانند و جانوران آبی هم ساکن می گردند
٭ بذریعه‌اش آواز انتشار می پذیرد و بخارات مجتمع شده
باران می گردد و بودنش بنا بر بالیدگی نباتات ضرور است
بوزیدنش بخارات غلیظ منتشر میگردد اگر اندر هوا ساکن
نمی بود تا فقط از حرارت و روشنی آفتاب حاجت ما روا نمیشد
ما مردم آواز را نمی توانستیم شنید و اندر آن صورت اعضای ما مطلقا
معطل می ماند ٭ الحاصل فوائد هوا از اندازه ضبط شمار ماست
و اگر عادی تصور فوائد هوا شویم تا خوبی حکمتهای الهی زیاده تر دریابیم
آنانکه بر امور الهی غور نکرده باشند نیز شکر عنایتش که بر حال
شان مبذول است بجا نه آورده آن کسان را واجب و لازم است
که آینده بر امور الهی غور نمایند چراکه کسانی که تحقیق کردار باری
می باشند مدام شادکام و با آرام می مانند

بیان تبدلات هر روزهٔ عالم

آئینی که آفریدگار جهان وقت بنای زمین و آسمان مقرر فرموده
مطابق آن ظهور تبدلات جاری و ساری است + این چنین هزاران
سال بل زائد از آن ساکنان زمین معاینه می کنند که ظهور بعض
تبدلات و تاثیرات بر اوقات معین باز میگردد و آینده هم
خواهند دریافت که خورشید و ماه و انجم که الله تعالی یکبار آفریده
دورهٔ خود بهمین طریق جاری خواهد داشت اگر اندرین باب
سوال کنیم که مالک این اجرام کدام کس است و کدام کس هر یک را
در حلقهٔ نادیده بر نشانیده در پیچ سبب و در میان آنها انتظام با قاعده
جاری است و قدرت کدام توانا آنها از صدمهٔ یکدیگر مصون
و در فضای وسیع آسمان از لغزش مامون میدارد تا بیک
بر ذات وحده لاشریک رجوع آریم که بقدرت و حکمتش خوبی و
انتظام عالم قایم است اگر زمین را ببینیم تا بودن حرکت
بر طرف ثابت گردد باد همیشه می وزد و آب مدام روان همچنان
+ انهاریکه در ابتدا ینابیع آنها بسیار خورد می شوند با
(جمع نهر) (ینابیع جمع ینبوع یعنی سوتها)
رودهای خورد ملحق شده دریای اعظم میگردد و باز بدریای محیط
تعلق دارد

الحاق می نمایند از بحر محیط ابخره بتصاعد مرتفع شوند و از اجتماع
آنها بر آسمان غیام صورت میگیرند که همه آب را بر شکل
قطره یا برف و یا ژاله می بارانند و اینهمه اندرون زمین و کوه
دخل کرده بمنابیع رودها آب میرسانند و برین نمط آب بهمواره
در گردش می مانند موسم بعد مدت اندک انقلاب می پذیرد
و بر قاعده مستمره یکی بعد دیگرے در می آید زمین هر سال
باز سطح تازه ای می گردد سبزه نشو و نما می پذیرد و از فصل ها
هر ذی حیات را فرحت و فایده حاصل می گردد زمین گاهی
خالی نمی ماند زیرا که پیدا وارش باز بپوشش راجع می گردد
بوقت معین زمستان می آید و بعده بهار که درختان را
برگ و بر و کلاه شگوفه بر سر می نهد این گردش در بدن
انسان هم معلوم می شود یعنی خون از دل بواسطه عروق در تمامی
بدن میرسد و بهر جا که خون میرسد در آنجا طاقت و حیات می آید
و باز خون در دل فرو می رود بمشاهده این حالات خیال آن
ذات با صفات میگردد که در ابتدای دنیا اینهمه قواعد منضبط

فرموده دریابرش یک یک از آنها الی الآن جاری است

بیان خاصه دریای محیط

دریای محیط را باعث خوف تصور نباید کرد بلکه آن فوائد را که
بدان متعلق هستند باید دید اصمعی راست است که هرگاه که
تلاطم امواج می شود و طوفان می آید البته خوف و هراس بردل
مستولی میگردد هرگاه که جهاز لنگر را شکسته بزور هوا
حتی که بادبان شکسته و رسن گسسته غرق گردد یا که بصدمه کوه
و دیگ از هم باشد اگر در هیچ وقت مخوف نشویم تا البته دلیر
باشیم گاه گاه کشتی در گرداب افتاده غرق میگردد و غوغا
کشتی نشینان در شور آب مستمع نمی شود در بحر محیط بسبب
واقع شدن کوه یا الحاق آب متقابل گرداب می افتد و بزور هوا
آبی که از بحر محیط جوشیده در هوا پیچ و تاب می خورد از آنهم
نقصان کثیر میگردد زیرا که بسبب افتادن آب جهاز ریسمانها
میگسلد و بدین سبب گاه گاهی جهاز غرق میگردد * صرف
بر سفرات مرقومه بالا خیال بستن و بر عنایت و عظمت و شان الهی

که آنوقت ظاهر می گردد نظر نکردن خالی از ناسپاسی و ناحق شناسی
نیست ‌ ‌ بدریافت خاصیت بحر محیط اول اینقدر معلوم می گردد
که آبش شور میشود و در ده آثار آب قریب یک چتانک نمک
آمیخته می باشد نمک بحر محیط از نمک خوردنی سبک میشود لیکن
تاهم هوا آنرا بباد نمیدهد بدرنه با آمیزش آب شیرین بحر کم
نمیگردد ‌ ‌ غرضیکه باعث شوریت بحر محیط دریافت نشده ؛
اگر قیاس کنیم که بسبب حل شدن کوهات نمک در میان بحر محیط
آبش شور است تا کدام جا آب زیاده شور و کدام جا کم شور می
لیکن اینهم غلط است ‌ ‌ در باعث شوریت بحر محیط هرچه باشد
باشد لیکن از شوریت مطالب چند حاصل می گردد ‌ بشوریت
بحر محیط آب خراب نمیگردد و بنسبت آب شیرین ثقل
زیاده می باشد ‌ ‌ در رنگ آب بحر محیط هم غور باید کرد ‌ در همه جا
یکسان نمی باشد در آب بحر هر قسم رنگ تر و آسمانی یافته
می شود ‌ ‌ در عمق رنگ آب سیاه می باشد ‌ ‌ در طوفان
امواج آب سفید بنظر می آید و در آب کفک بر می آید ؛
جهاگ

هرگاهیکه وقت غروب آفتاب خطوط شعاعش بر سطح آب می‌افتد
رنگش زرّینه و ملمع میگردد علاوه این رنگها آب بحر محیط
بسبب آمیزش کرم و نباتات که بجور دیگر در سبیل خود می برد
رنگهای دیگر دارد هرگاهیکه هوا بند می گردد آب بحر محیط
می درخشد و نشانی که از روانگی جهاز بر سطح آب باقی
می ماند آنهم درخشان معلوم می شود یکی از خاصهٔ بزرگ
بحر محیط اینست که جزر و مد واقع میشود بمعاینهٔ جانوران
بحر محیط حیرتی می افزاید در اینجا دنیای دیگر منظر می آید *
هرچند که اقسام جانوران تری این قدر نمی باشد هر قدر اقسام
که در جانوران خشکی باشد لیکن جانوران تری از جانوران
خشکی بزرگ باشند و تا مدت ممتد زنده می مانند فیل و
شتر مرغ برابر قد نهنگ نمی شوند زیرا که نهنگ از چهل فت
تا چهل و هفت طویل می باشد و کدام جانور خشکی برابرش
زنده نمی ماند اقسام جانوران دریای محیط را شمار کردن
و صورت و ترکیب و قامت ایشان را قرار دادن از حوزهٔ

بیرون است کسانی که درین باب به تحقیقات مصروف می مانند

مقوله ایشان هم همین است که شان الهی عظیم است او تعالی

بر سطح زمین در ۳ حصه آب روان فرموده و در یک حصه خشکی

مقرر کرده این امر هم خالی از حکمت نیست * بحر محیط صرف

چشمه های آب نیست بلکه با فراط آنها باران و برف و غیره

پیدا میگردد * از ملحق شدن ابخار و متحرک ماندن حکمت الهی

ثابت میگردد * تہ بحر محیط مثل زمین می باشد اندران

جبال و غار و میدان و چشمه و جانوران می باشد و قلّه

جبال جزائر مقرّر می تواند شد هرگاه بر این معنی خیال کنیم

که تحقیقات بحر محیط بخوبی تمام نمیگردد * بیشک یقین خواهد شد

که اندران عجائب و غرائب دیگر خواهد بود که بفهم انسان

نمی آید و از آنها حکمت الهی لمعهٔ ظهور دارد

بیان آمد و رفت جهاز

بغور آمد و رفت جهاز در دل بر هوشمند خیالات نیک راه

خواهد یافت بغور رسش شوق ما افزودن بلکه موجب فرحی دیگر

پیدا می شود برآمد و شد جهاز فقط بهمین لحاظ غور نباید کرد
که از آن فواید بسیار حاصل میگردد بلکه بر ترکیب و حرکتش
نیز غور کردن باید همچنین باعث شگفت نیست که بدینگونه جهازا
ت های گران و عظیم بر آب قرار می گیرد با آنکه جهاز بسیار
گران میشود و با اندک غور معلوم خواهد شد که ضغط آبش که چه
آب می باشد بسیار ضرور خواهد بود حالانکه در یک جهاز جنگی که
هشتصد آدمی در آن مقام گیرند خوراک سه ماهه ایشان
و از هفتاد تا یکصد توپ می نهند و سوای وزن آدمیان و خوراک
و ادوات اسباب احمال و اثقال دیگر مثل باروت و غیره خیال
کردن باید مگر با هم بمدد هوای رقیقه روان میگردد حضرات
اگرچه اینهمه عجیب و بر خلاف قاعده خلقت معلوم می گردد تا هم
بظهور می آید و در حقیقت اگر نمی بود بسیار عجیب می بود در زمان
پیشین آمد و رفت جهاز باعث دقت و اندیشه بود ناخدایان
و ملاحان هم در بحر محیط تا دور جهاز نمی توانستند راند صرف بر کناره
می توانستند برد از آن زمانی که قطب نما ایجاد شده

بی خوف و خطر سفر دریای شور می کنیم قبل از ایجاد این آله اندک
سفر هم تعجب می شود مگر حالا بذریعه اش مشکلات سفر دریایی
آسان گشت و چونکه قطب نما مدام سمت شمال می نماید
لهذا در می یابیم که جز در دریای شور کجا هستیم و بعد ملکی که میرویم
بر کدام سمت واقع است در شب تاریک یا در روز ابرگاه
مدد وسط بحر قطب نما میسر میشود و بواسطه اش از ملکی بملکی میتوانیم
اندرین سفر فوائد بیشمار است و بسیاری از چیزهای ضروری
حاصل می گردد اگر آمد و رفت جهاز نمی بود تا آن اشیای
نفیسه که در ممالک بعیده پیدا می شود ساکنان آن ممالک
که در آنجا پیدا نمی شود بمشکل میسر گردیدی و آوردن
تمام اشیا براه خشکی امر محال بودی در اکثر جهازها
سه نزده هزار من مال در می آید اگر اینقدر مال براه خشکی
آورده شود تا چه قدر باربرداری در کار شود و در اکثر اقالیم
بعض اشیای ضروری چه قدر گران بدست آید

بنای اکثر مراتب خلقت بر یک سبب است

در سائر مخلوقات سلسلهٔ سبب و نتایج ظاهر است و
همگی حصص تمام جهان یکے با دیگرے علاقہ میدارد
پس هر یک وارِدات را سببی خواهد بود و آن نیز
سبب نتایج دیگر می گردد از ترکیب تمام دنیا معلوم
می شود که موجود بودنش امر اتفاقیه نیست بلکه اول بدین
حکمت که از فهم ما بیرون است خدای جلّ شانه آنرا آفریده
و باز در اجزایش حرکت را ساکن گردانیده و بهمین جهت
سلسلهٔ وارِدات و انتظام مقرر کرده دریافت کردن
همینی ایسچ و پیچ دشوار نیست هر چند که از کار خانجات
خلقت ما را هوقی نیست مگر تا هم می دانیم که بسیار وارِدات
با چنین اشیا علاقه دارد که عقل انسان دریافت کردن
نمی تواند بنا بر ثبوت همین چند وجوه بیان خواهم کرد
مثلاً از تاب آفتاب چها فوائد حاصل میشود یعنی از آن صرف
پرورش جانداران نمی شود بلکه نباتات بالش می پذیرد +

انجماد بخته می شود آب جاری می ماند برف منجمد میگردد بخارات
صعود می کند و از آن ابرها پیدا می گردد که بغیر آنها نه باران
باریدی و نه شبنم افتادی هوا هم موجب فواید بسیار است
یعنی جانداران زنده می مانند و طاقت تنفس می دارند +
آتش فروزان می شود آواز بگوش میرسد پرندگان
از یکجا تا جای دیگری می پرند و جهاز روان میگردد هوا استون
ابرها ست و آخر کار اینها گران شده بشکل باران می بارند
و چونکه بباعث هوا شفق نمایان میگردد لهذا روز تا دیر باقی
می ماند بغیر هوا اعضای ناطقه و سامعه هیچکاره بودی
و علاوهٔ فواید مذکورهٔ بالا فواید دیگر بهوا متعلق هست اندر دنیا
حالت از هوا که در دنیا مالامال است و نیز اینقدر رقیق که بنظر
نمی آید مگر تا هم اینقدر زورآور است که کدام چیز پیشین
ساکن نمی تواند ماند حکمت الهی خوب ثابت می گردد از بودن
کشش میل مرکزی کوهها از جای خود نمی توانند جنبید [illegible]
اشجار بر جای خود هستند زمین اندر و بر راه خود مستحکم گشت

و هر یک چیز بر محل خود می ماند و انجم دوره های مقرره خود
طی می کنند از آب فوائدی متعلق هست که از اندازه بیرون است
از آب بسیار این قسم چیزها رقیق و ملائم می شود که بنوع دیگر
بکار نیامدنی بنوشیدن می آید نباتات از آن پرورده
می شود آسیای آب روان میگردد اندران ماهیان میمانند
و بسطحش اندر کشتی اسباب دنیا آورده می شود از آتش
هم کارها بر می آید صرف در خلقت نتایج بسیار از یک سبب
حاصل نمیگردد بلکه در اخلاق هم اکثر از باعث یک خاصه دل
نتایج فراوان پیدا می شود مثلاً دل ما که همنشینان خود را
همیشه می خواهد بدین سبب والدین اولاد خود را می خواهند
وازین سبب مردم باختلاط تمام به هیئت اجتماعی یک جا مقیم میمانند
حب الوطن از ان می شود و حاکم با عشق شناسیت می فرماید
در حیثیت نیک مثالی می کند بدین طور هر کس با دیگری
علی قدر مراتب سلوک می نماید و از ان امور حسنه بسیار پیدا
نظر بر مراتب صدر معلوم میگردد که پیدایش دنیا اتفاقاً نیست

و چیزهائیکه دنیا مرکب شده است انها هم با یکدیگر اتفاق و تعلق ندارند بلکه اینقدر صاف ظاهر است که در تمام دنیا همان قاعده و همان انتظام است که خدا تعالی بحکمت بالغهٔ خویش مقرر فرموده

بیان اختلاف رنگها

هرگاه که برین معنی خیال کنیم که اگر در دنیا یکتا رنگ بودے تا کشت و بستان ما چه قدر ملکدر نمودے و نه در هر یک امتیاز گردیدے انگاه بر عنایت الهی معترف خواهیم شد که او تعالی بترکیب رنگهای گوناگون فرحت ما را زیاده گردانیده است چیزهائی که آنها را از نزدیک دیدن نمی توانیم درخشنده معلوم می گردد و از نشان آنها مردم را تعجب می آید + مثلاً آسمان و دیگر چیزها که آنها را از نزدیک دیدن نمی توانیم می درخشند و رنگ آنها خوش معلوم می شود مثلاً پرندگان وغیره اختلاف رنگها را عجیب باشد هر یک خط شعاع ساده معلوم می گردد لیکن بچند رنگها مرکب می باشد و عکس چند رنگ میگیرد اگر شیشه را با آب پُر کرده در آفتاب

منشور تا بر کاغذ سفید رنگهای نوع بنوع عکس خواهند فگند و از
شیشه های زاویه دار رنگهای زیاده تر صاف و شفاف خواهند نمود
یا که خط شعاعی اگر از راه دریچه در آید تاهم همچنین بنظر خواهد آمد
و چند آنکه عکس خط شعاعی بر شیشه زاویه دار زیاده یا کم خواهد افتاد
همان قدر زیاده یا کم رنگ را صاف خواهیم دید شعاع رنگ
نافرمان زیاده تر لائق عکس است و از بجهت بسیار کم صاف
می نماید بعد از آن شعاع کبود باز آسمانی باز سبز باز
زرد و باز نارنجی قابل عکس می باشد و از همه کمتر شعاع
سرخ قابل عکس می باشد از ترکیب چیزهای رنگین
رنگ آنها جداگانه معلوم می شود پارهای چیزها اکثر چیزها
شفاف معلوم می شود از بجهت خطوط شعاع در آنها جذب
میگردد یا شکسته گاهی بکدام طرف و گاهی بکدام طرف
عکس می اندازد رنگ پر و گردن کبوتر و طاؤس
و دیبا پارچه رنگ تافته و غیره موافق آن موقع مبدل می گردد
که در آن می نهند از این معنی بخوبی تمام ثابت می گردد که

در چیزها رنگ اصلی نیست بلکه عارضی   ازین معنی معلوم
کردن می خواهیم که اختلاف رنگها چگونه پیدا می گردد و
این اختلاف ازین باعث خارج میگردد که سطوح اشیا
بسیار باریک و صاف می باشد که موافق سطری خود با
سطح شعاع بعض الوان می شود و شعاع را در ذات خود
جذب میگرداند   بدین منظر هرگاه که سطح کدام چیز بسیار صاف
می شود آنگاه بر آن عکس همه خطوط شعاع می فکند
اندرین حالت آن سفید معلوم می شود مگر هرگاه که جمله
خطوط شعاع را جذب مینماید سیاه بنظر می آید +
الحاصل شکر حکمت و عنایت الهی واجب و لازم آمد زیرا که
اگر خطوط شعاعی چند قسم رنگها نبودے تا همه چیزها در رنگ
یکسان معلوم شدے و آنها را صرف بقوت ممیزه یا بسبب
موقع و مقام دریافت کردمی و بسیار دقت گردیدے و
چشمان بمشاهده رنگ آنها درماندے   بسبب اختلاف
رنگ دنیا خوبصورت معلوم می شود و مسرت فزونو حاصل

می گردد

بیان خاصهٔ روشنی

خواص و تاثیرات روشنی بسیار عجیب باشد روشنی
بسیار جلد تا بما میرسد یعنی صرف در هفت یا هشت
منٹ انگریزی از آفتاب بر زمین میرسد اندر اینچنین
مدت قلیل فاصلهٔ کرورها فرسنگ طی می کند و هیئت دانان
می گویند که خطار روشنی کدام ستارهٔ ثابت تا رسیدن
بما این قدر عرصه طی نماید هر قدر که عرصه یک گولهٔ توپ
۱۰۴۰۰۰۰۰۰۰۰ سال بهم طی
کند نیز رو باشد
اثر انتشار روشنی هم بسیار تعجب می آید آن در تمام
عالم پراگنده می گردد و در فهم انسان انتشارش و بیگی
چیزهای آسمانی معاینه می کنیم و اگر دوربین عمده بهمرسد
تا چیزهای بعید تر را دیدن توانیم اگرچه از خاصهٔ روشنی
جمله مطالبی که منظور نظر الهی باشد در فهم ما نمی آید الا تاهم
بغور و خوض اکثر از آنها معلوم می گردد مثلاً روشنی که بدین نا زود دیگر

در میرسد و در هر یک چیز داخل میگردد این فائده میدهد که بسیار مردم
بسیار چیزها را دفعةً معاینه کنند و باعث فاصله در معاینه آنها
هرج رو نمیدهد اگر انتشار روشنی بدیر بودے تا تکلیف هر یک
گردیدے تاب روشنی بسیار کم گردیدے و خطوط شعاعی در چیزها بسیار
کم داخل بودے و تاریکی در دهر زائل گردیدے و ذرات روشنی
که از نقطه تنگ است از این باعث عکس اشیای خورد بر پردهٔ پشت
چشم می افتد و چونکه آنها بسیار سطبری نمیدارد فلهذا چشم را
گزندے نمیرسد و چونکه خطوط شعاعی چند رنگ میدارد از حیثیت
چیزها را بسهولت شناختن می توانیم اندرین حالت ثابت است
که او تعالی همواره در فکر فوائد ماست و از نظم و نسق حکمت و عنایت
روشن و هویدا ❋ اگر روشنی را نبودے اگر بودے تا عشرت زندگی
بسیار کم بودے و خوبیهای اشیا را دیدن نتوانستمی و عقل و
فهم ما ضعیف بودے فقط

بیان انجم

هرکسکه بغور امور الهی خوشی حاصل می کند او را باید که بر افلاک

و انتظام و عظمت و کثرت و درخشندگی انجم به بیند آن کس حیران و متعجب نخواهد شد هر گر ابر کردار خدای جل جلاله عز و خوض خواهد بود اگر چه شنیده ایم که انجم چه چیز هستند و چرا مرکب شدند مگر باهم فقط بدین هیئت آنها فرحی حاصل میگردد و زبان بتعریف او سبحانه تعالی طلاقت پیدا می کنند زیرا که در کدام جا کدام چیزی نمی بینیم که درخشان بر آسمان باشند که اندر آن آفتاب و ماه و انجم تابان اند این خیال باطل است که خدا تعالی انجم را فقط بنا بر زینت و نمایش پیدا کرده است او تعالی آنها را بدین مطلب قرطهور نه بخشیده که ساکنان زمین را اندکے از روشنی منظر آید بعض مردم از همین هم آگاه هستند که ستارگان چیستند و بنا بر کدام مطلب موجود شدند بلکه ایشان را اکثر ستارگان منظر هم نمی آیند ✚ هر کسیکه کیفیات عالم را بغور ملاحظه می کند و این اتفاق و انتظام را می بیند که در امور الهی و نیز فوائد ترکیب آن امور ظاهر است آن کس گاهی ابچنین خیالات را در دل خود جا نخواهد داد یقین واثق است که ایزد تعالی فقط بدینجهت ستارگان را

بوزنداده که ما مردم آنها را دیده خوش وخورم شویم بلکه مطلبی
اعلی دران منظور می خواهد بود * اگرچه گفتن نمی توانیم که خدا تعالی
ستارگان را محض بنابر اینچنین مطالب آفریده است مگر میدانیم
که مطلب از آفرینش ستارگان فقط زیب و زینت دنیا نیست
بلکه فایده هم دنیا را میرسد * یکی فایده اینست که از بعض ستارگان
که آنها را خوب می شناسیم بعض چنان هستند که مدام بر آسمان
فقط دریک جا نظر می آیند * این ستارگان هادی مسافران
بحر و بر هستند که در شب سفر می کنند * و بعض ستارگان
چنان هستند که بظاهر طلوع وغروب آنها فقط دریک جا می بینیم
لیکن چونکه در حقیقت باهم جای خود تبدیل نمی کنند اند بظاهر
از تبدیلی جای طلوع وغروب آنها فایده بسیار حاصل می گردد
یعنی ازین سبب شمار وقت می توانیم کرد و موافق قواعد
مقرره آنرا اقرار می توانیم داد * از حرکت دائمی و مقرره
ستارگان شمار وقت می کنیم و آمد و شد موسم را
می پنداریم * زمین را از ستارگان هرچند که اینچنین فوائد

حاصل میگردد مگر تا هم خیال نباید کرد که از ستارگان فقط زمین
بهره مند است اگر فقط فایده زمین منحصر بودی تا باور نمی آید
که جناب باری آلاف خورشید و انجم را فقط بدین جهت آفریده
که زمینیان بذریعه آنها شمار وقت کنند و تغیر و تبدل
موسم را دریابند + بیشک او تعالی جمله ستارگان را
بنابر مطلب عمده تر آفریده و از آنها هر یک بکار خود
مصروف است + مانند آفتاب جمله ستارگان طاقت اعطای دادن
گرمی و روشنی دارند + پس چگونه قیاس می توان کرد
که خدا تعالی آنها را اینچنین طاقت لاحاصل عطا فرموده است
اگر او تعالی بنابر اکتساب نور این ستارگان دنیاهای دیگر
موجود نکردی تا غالبا اینچنین ستارگان را هم پیدا نفرمودی
که خطوط شعاعی آنها تا اینجا نمی تواند رسید + درحالیکه
خدا تعالی بر روی زمین که مقابل آسمان فقط برابر یک
داغ معلوم می گردد بدین کثرت جانداران را آباد کرده باشد
پس از آگاهی این ستارگان را ویران نمیداشت و آنهارا

فقط بنا بر حرکت لا حاصل موجود نمی کرد * ایمعنی غالب است که منجمله ثوابت که بر آسمان پراگنده هستند هر یک چون آفتابهای شمسی دیگر و گرد هر یک ستاره سیاره میگردند و سیارگان از ثوابت نور حاصل می کنند و اندرین دنیا ها جانداران آباد هستند که تعریف قدرت و عظمت خدای کریم مصروف می مانند * اگرچه این کلمات قیاسی است زیرا که از امورات الهی بسیار کم آگاهی میداریم مگر تاهم اینچنین خیالات باعث خوف و هراس دل میگردد بلکه دل را لطف تسلی راجع و ما مردم را از ضعیفی ما متنبه می نماید

بیان تبدیلی موسم از ستارگان

چونکه زمین هر روز بر محور خود حرکت می کند و گرد آفتاب هر سال گردش می نماید از بهجت ما کسان را فایدهٔ عظیم حاصل میگردد و نیز خیال می توانیم کرد که دیگر ستارگان را همچنان فایده روزی کی بوده باشد * سوای عطارد جمله سیارگان بر محور خود در اوقات جداگانه گردش کنان مشاهده شده اند و یقین است که آنهم بر محور خود گردش میگرده باشد گو که گردش بحولی

تمام منظر نیامده چه سیارگان گرد آفتاب میگردند و اقمار آن
سیارگان هم گرد آنها گردش مینمایند + باعث لیل و نهار
گردش روزانهٔ زمین بر محور خود است و هر سال گردیدنش
گرد آفتاب آمد موسم میشود فلهذا اقیاس می توانیم کرد که در دیگر سیارگان
دیگر هم انقلاب موسم و لیل و نهار خواهد بود + زهره بر محور خود
است گهنته و کسری زیاده میگردد + مریخ بیست و چهار گهنته در سی و هفت
منت انگریزی + مشتری بقریب ده گهنته + و اقمار در هشت
هم بر محور خود همی گردند اگر این ایام یعنی آن اوقات را که در آن
این گردشها مستوفی میگردد بر سی چهار حصص مساوی
تقسیم کنیم که هر یک حصه موسوم بیک گهنته خواهد بود ساعات زهره
از ساعات ما هیچ کم و ساعات مریخ هیچ زیاده و ساعات
مشتری بیک کم و یک ساعت قمر از یک روز ما زیاده خواهد بود +
محور هر یک سیاره که مثل محور زمین مایل می باشد یعنی بر است
که گردش این سیارگان گرد آفتاب قطب شمالی را گاهی زیاده
و گاهی کم روشنی میرسیده باشد + از همین هم معترین اقیاس سیارگان

که درین ستارگان هم تبدیلی موسم و نیز تزاید و الا اختصاص
لیل و نهار همی بوده باشد شاید اگر کسی بپرسد که خیالات
این ما بابت چه سود میدهد ما جوابش اینست که اگر سوای علم
حاصلی دیگر نیست این هم غنیمت است + مگر درحالیکه بفوز نتایج
آنها فواید دیگر حاصل گردد پس چه شک که تصور این ما
باعث حصول فوائد بی شمار هست + ازین خیالات این نتیجه
حاصل خواهد شد که سوای زمین در سیارات دیگر هم آبادی است
و هم ستارگان مثل زمین ما از آفتاب استفاده روشنی و گرمی
می کنند و اندرین صورت تبدیلی لیل و نهار و موسم بعمل درمی آید
اگر در ستارگان صورت معهودی قرار نمی گرفت البته این تصور
هیچ بود + هرگاه که این ستارگان را بجای خود یک دنیا
خواهیم فهمید بی شک بر عظمت و سلطنت خدای کریم ایمان
خواهیم آورد + ادراک شفقت و قدرت الهی ناممکن است
شانش موجب حیرانی ما ست و مصدر رعب و خوف و احتشام

بیان خیال کردن در امور الهی

باعث این است که ما مردم اکثر امور الهی خیال نمی کنیم * عمده آنکه
عادی خیالات بسیار باشد * سبب اوّل این است که ما را عادت
خیال کردن نیست * چه بسیاری امور الهی این قدر معاینه می کنیم
که معرفت دانائی او بسیار کم می سازیم و از آن امور فوائدی
که حاصل میشود شکر و سپاس آن فوائد هم ادا نمی گردد * همچنین
آدمیان بسیار هستند که مانند حیوانات که کار ایشان فقط اکل و
شرب باشد شکر الهی موقعی نمی سازند بلکه بعضی کسان که بعنایت
الهی بر دیگران در دانش و تمیز سبقت هستند و بدین سبب بر ایشان
فرض است که بنسبت دیگران زیاده تر شکر گذار باشند این
امر در دل نمی نهند که بدولت کدام کس اینهمه نعمات برای ایشان
مهیا گردیده * هرچند که عنایت و حکمت الهی خوب عیان میگردد
تاهم بر دل ایشان اثری پیدا نمی گردد چراکه وقتاً فوقتاً معاینه
آنها بعمل می آید * اگرچه بعنایت دانائی او تعالی حمد و ستایش ما
لازم است مگر تغافل را شعار می کنیم و بسیاری کسان بر خیالها
امور الهی خیال نمی کنند چراکه ایشان از ماهیتش واقف نیستند

و نیز کسان کیفیات روزمره را هم خوب نمی فهمند ایشان هر روز
طلوع و غروب آفتاب می بینند و نیز دیده اند که فرزدعات را از پاییز
تا زمستان تری میرسد و گاه گاهی برف هم می بارد و باتفاق بهار
عجیب و غریب تبدلات ظاهر میگردد لیکن چونکه ایشان مغلوب
غفلت هستند لهذا دریافت بواعث و تاثیرات اشیا را هم
عظیم می پندارند اگرچه چندانکه غور کنیم تا هم ماهیت اکثر اشیا
بفهم ما نمی آید و نیز این هم درست است که کوششی فهم ما در آن حالت
خوب ظاهر میگردد هرگاهیکه بر تحقیقات امور الهی متوجه می شویم
لیکن تا هم کم و بیش واقفیت آنها حاصل میشود و دهقانان هم
بخوبی میدانند و می فهمند که دانه که آدمی کارد چگونه میروید و چگونه نهال
می گردد. بعض مردم در تحقیقات امور الهی ازین جهت غفلت
می کنند که ایشان در کار و بار خود مصروف می باشند و مطلب خود را
خوب می فهمند. اگر عنکبوتان تنه طلائی تنند و لولوی لالا از شکم
ماهی برآید و در کدام گل چنان خاصیت پیدا گردد که بشمیدنش
پیر جوان شود تا بیشک اکثر محققان امور الهی پیدا شوند اگر

قدر آن اسباب خوب داریم که بسیاری از فتوح مطالب ما برای انها است

و ما را خوشبختی معلوم می گردد [illegible]

از نصیب را قابل غور نمی بینیم [illegible]

در بهبود حالی خود را چنان کم [illegible]

بر آن هم خیال نمی کنیم بسیاری کسان فقط بسبب کاهلی [illegible]

الهی غور نمی کنند اگر یک دو لحظه بر آسمان خیال کنند [illegible]

ایشان ملال آید همت شان چنان نیست که صبح باصباح

از بستر خواب برخاسته آفتاب را بحالت طلوع مشاهده نمایند

بجز یک بار که در عمر خود [illegible] خیال می کنند [illegible]

حال بسیاری چنان است که هم [illegible]

[illegible]

[illegible] خیال نمی کنند و در یافت عظمت و شان الهی [illegible] را

[illegible] نمی باشند [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] امور الهی هم با غور [illegible] نمی بینند [illegible] الهی و شکر

عنایتش ادا کردن [illegible] مردم را امر محال [illegible] معلوم می شود

در بعضی جاها مرسوم است که اگر در میان نقطه بدین سبب مرده الهی عفو
نمی کنند زیرا که اگر ایشان از چیزهای دیگر مرده اند باز هم نمی کردند
نیکو می شد همه بچه شکسته اندیش با سبب کوشیده اند و دقائق خود
خوب نفهمیده اند همچنین کسانی هستند که خواهند بود که با ایشان
ایشان را گذشت زیرا که بسیار کم هستند که ... الهی ... نظر
کنند بعضی ... تا سبب ... که اگر مردم را معلوم شود زیرا اگر
عاقل باشند ... ایشان را ... عقل است
او خواست خود کلیه نمایند خدا تعالی چشم داده و حس لمس چرا
بچشم انسان نباید دید و نیز گوش عطا فرموده لیکن چرا ...
... نشنویم اگر در جهان آخری وا شد جا سبب ... آنگاه
پیدا نیم تکلیف درین جهان مرا هوش غور کردن نباید

خدا تعالی که در حصص کارخانجات دنیا
علاقه و نسبت مقرر کرده است ازین امر حکمتش ثابت است

نوعیکه باتفاق اعضا بدن مرکب شده که با نظامش حکمت ظاهر
می شود همین نوع از اشیا و پیداوارهای مختلف نیز تمام دنیا

مرکب است و در آن بسیار حصص جهان هستند که با یکدیگر علاقه میدارند
باندک غور معلوم خواهد شد که همگی اشیای دنیوی با یکدیگر چنان
علاقه میدارد که بنای انتظام خوب قائم است از اقسام گل پرورش
سبزه‌ها می‌شود و از سبزه جانوران پرورش می‌یابند و آتش و
آب و هوا بنا بر قیام زمین ضرورت دارد تا که در همه اشیای دنیا
رابطه و اتحاد باشد و از علم هیئت ثابت است که زمین از آفتاب
و قمر و سیارگان علاقه میدارد و این امر سوای ذات الهی که دوام
کس سر انجام می‌تواند شد که در اشیای لا تعد و جانداران لاتحصی
باهم چنان علاقه محکم کند که جهان صورت ترکیب پذیرد فقط همین
جهت این همه مخلوقات بر هیچ نمط باهم مربوط است که همیشه بیک
طریق خواهد ماند و سلسلهٔ پرورش یکی از دیگری مسلسل خواهد ماند
چونکه ثبات عظمت جهان موجب تحیر است لهذا فقط بیان
زمین که پیش جهان اصغر است خواهیم کرد   بشنو پیش ازینکه حکمت الهی
بر ما مبرهن خواهد شد از آن بر بقیه حکمتهای جهان راه خواهیم یافت
چیزی که پیش نظر ماست به بیانش خواهیم پرداخت   اگر آن

علاقه را که در جانوران و دیگر مخلوقات است معاینه کنیم و بر آن همه
حیوانات که رافع احتیاج ما هستند خیال سازیم تا از اتفاق
در انتظام و نباتات حیرت روخواهد نمود هر یک حیوانات را گرمی
و هوا و آب و روشنی ضرور مطلوب است لیکن اگر آن همه موافق
نباشند یعنی در هر یک افراط و تفریط باشد موجب نقصان است
و در انتظام الهی تجاوز خواهد شد اگر زور گرمی گردد تا کل
مخلوقات متحیر باشد چرا که اگر همه زمین را بنسبت حال تاب آفتاب
زیاده برسد در هر یک اقلیم موسم گرما شدید نماید
و تجربه معلوم می شود که گاهی در هر یک ولایت چنان زور گرمی
می شود که اگر اندکی زیاده یا اندک دیر دیگر همچنان برقرار
ماند حیوانات و نباتات بمعرض احتراق در آیند و اگر در تمام
دنیا به نسبت حال گرمی کم می بود تا هم مفید نمیشد زیرا که
گاه گاهی سردی چنان غالب میشود که حیوانات از جبر
بیجبیده می شوند از این صورت ظاهر است که زمین را گرمی
آفتاب همان قدر میرسد به قدر که همه جانوران را موافق

می باشد و از کثرت و قلت هر یک را نقصان خواهد شد و هر قدر که گرمی موافق می شود همان قدر هوا هم موافق هم می باشد اکثر بسبب گرانی هوا بخارات صعود می کنند و بسبب سبک بودنش باران اکثر می بارد و اگر هوا گاهی غلیظ و گاهی رقیق و گاهی گران و گاهی سبک نمی بود تا گرمی و سردی هر قدر که بنابر نشو و نما حیوانات و نباتات را درکار است همان قدر تبدیل نمی شد اگر هوا همیشه زیاده ازین گران می ماند اندران بخار و ابر و غیره بکثرت مملو ماندی تا از رطوبتش نباتات و حیوانات را ضرر رسیدے و اگر زیاده سبک میشد صعود بخارات مسدود شدی و نه صورت ابر بنظر آمدے و همین صورت در همگی اشیا موجود است خدا تعالی در هر یک امر اعتدال را مقرر فرموده زیرا که همه چیز را این نوع ترکیب بخشیده که حفاظت خوب باشد و در هر یک چیز اتفاق و تعلق هم هست هوا فقط موجب تبدیلی سردی و گرمی نیست بلکه بوسیله اش آواز تا گوش

میرسد و اینکه موافق گوشش با موضوع گردیده از بن کمال حکمت الهی
ظاهر میگردد زیراکه اگر هوا از بن زیاده یا غلیظ و یا رقیق می بود
گوشش را نقصان میرسید و آواز انسان که فی الحال چنان
شیرین و گوارا معلوم می شود اندران حالت مثال صدای بید
یا آواز خار مسموع میگردید باعانت هوا خون در بدن گردش می نماید
و در رگهای باریک میرسد در هوا و اشیای دیگر علاوه برین
نسبت و علاقه دیگر هستند و خاصیتش موافق همه است
باز اگر برینمعنی غور کنیم که انواع نباتات و حیوانات هوا و گرمی و
روشنی مساوی می خواهند و خاصه هر یک جدا جدا است
یعنی کدام مضبوط و کدام کم زور می باشد تاهم آب و هوا و گرمی
و سردی با همه موافق می باشد و از آنها جداگانه رفع احتیاج
هر یک میگردد تا بیشک برینمعنی اقرار خواهیم کرد که فقط حکمت
الهی که آسان کننده مشکلات است در تمام جهان اتفاق و
مناسبت بعمل آمده اکنون ثابت شد که در دنیا بجز
هر یک چیز اندازه و تعداد مقرر است و هر یک چیز بنابر کدام

مطلب خاص موضوع شده فقط اشیای اعلی باعث حسن و خوبی دنیا نیست مثلاً اشجار و نباتات که آنها را اینقدر خوبصورت می بینیم و اسپان که بکار می آیند و ابریشم که از آن پوشاک طیار میگردد و مزروعات که قوت از آنها مهیا می شود بلکه از چیزهای ادنی هم دنیا را زیب و زینت حاصل است مثلاً حجر واره و غیره

هر کاری ۱۲

بار الها مقصود این معانی در دل ما رعب پیدا می شود و در دل ما تحمید و تعریف تو میخواند

بیان عظمت و بزرگی خدا تعالی

اگرچه عظمت و بزرگی خدای جل شانه از اندازه خیال و گمان ما بیرون است مگر تاهم لازم است که حتی الوسع درین باب سعی کنیم زیرا که هر قدر بزرگی که بدین وسیله حاصل می تواند شد بواسطه دیگر ممکن نیست فهمیدن عظمت خدا تعالی دریا را بکوزه پر کردن است و آسمانها به انگشت پیمودن از آن معلوم با خواهش دلی خود [illegible] چیزها سوی او بسته است تاهم او را شناخته ایم و نزدیک شده ایم او نزدیک ما می شود تاهم بحضورش رسیدن نمی توانیم اگرچه بر وجودش

یقین میداریم مگر تاهم خاصه و کمال و رضالیش از ذهن ما
بعید است ادراک عظمت و جلالش بر ما از جهت
فرض است بباعث ضعف فهم خود خدا تعالی را
بدان چیزها منسوب خواهیم کرد که نزدیک مردم بزرگ تر و
قابل ثنا و صفت باشند مگر باز ثابت خواهد شد که
ذاتش از همه برتر است بمشاهدهٔ طاقت سلاطین
ما را تعجب می آید و هرگاه که ذکر کشادن قلاع و اقالیم و بنای
عمارات عالیه و ترتیب آئین بنا بر حسن و فتح جهان بسموع
میگردد و حیران می شویم درحالیکه ما را فقط از کردار آن
که محض مشت خاک است و بوسائل معاونان این همه
کار می کنند اینقدر حیرت می آید پس بتعریف طاقت و
قدرت آن ذات چها درجات زیاده سزاوار است که آسمان
و زمین را پیدا کرده است و آفتاب حلقهٔ بندگیش در گوش
دارد بلکه تمام جهان بعنایتش قائم است هرگاه که گرمی
آفتاب و تندی هوا و شور دریا و صاعقهٔ برق موجب

حیرانی ماست پس خیال کردن باید که اینهمه حوادث بقدرت
الهی ظهور یافته وطاقت لا انتهایش ازین هم زیاده تر
واقعات عجیبه باختیار خود دارد   اگرچه تعظیم وتکریم مردم
ذهین وصاحب علم می کنیم لیکن مقام غور است که لیاقت
وفهم انسان بیش دانائیش که پیدا و پنهان نزدش
یکی است چه حقیقت دارد او معداد انجم و ریزه های ریگ
بیدا اند و از یک قطرهٔ باران واقف است احوال
ماضی و مستقبل در علم اوست و هر یک کاوش و فهم او را
نمی آید   به نمود دولت و عمدگی مکانات و پوشاک نفیس
وسامان تجمل و لمعهٔ جواهر و طلا و سیم حیران می شویم
لیکن اینهمه چیز را در برو می حبابی چه قدر حقیر و ناچیز باشند
که آسمان کفشش و زمین باندازش است او بنا بر بیکسان
مکانات بنا فرموده و بنا بر جانداران خوراک پیدا نموده
از زراعتش جانوران زنده می مانند و هر چیزی که در دنیا
فائده مند بنظر می آید از خزانهٔ عنایت اوست   بزرگی

تندرستی و دولت و شان و عزت و خوشی همه در قبضهٔ
اوست هر کرا می خواهد میدهد ما مردم آداب سلاطین
بجا می آریم زیرا که حاکم ما هستند لیکن آن اقلیم که ایشان
حاکمش هستند به نسبت تمام عالم چه حقیقت دارد درحالیکه
کل زمین رو بروی پیش برابر یک ضلع خورده می نموده باشد
مگر بر حکومت خدا تعالی تمام جهان است و سلاطین زمین
تابعدار او هستند ما مردم تعظیم آن کسان بسیار می کنیم
که بانصرام امور حسنه پرداخته اند و نیز تعریف آن بادشاهان
می نمائیم که در تعمیر مکانات و آبادی امصار غرق سعی رنجیده
و در بهبود رعیت کوشیده و مهمات عظیمه سر کرده لیکن
بر امور الهی نظر باید کرد که تمام عالم را آفریده و همان
چندین جانوران را زنده میدارد و حاکم و عادل جهان است
و نیکان را انعام و بدان را سزا میدهد بار الها کرا
یارا است که دم برابری با تو زند تو بسیار بزرگ هستی
و تعریف تو در تمام جهان جاری است با امور عظیمه

شانست معلوم می شود بخیالت در دل ما رعب استیلا می‌گیرد

همچنانکه پیش آفتاب فروغ انجم معلوم نمیشود همچنین هیچ دانائی

و طاقت و شان و عزت مردم پیش تو رونق ندارد

بحضور ذات با صفات ترقی درجات

و صفای سمع حاصل میگردد

تمام شد